



این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
 Rédaction „Kaveh“
 Berlin-Charlottenbourg
 Leibnizstr. 64

کاوه

۱۳۲۴

قیمت اشتراك

سالیانه ششماهه
 در آلمان . . . | ۱۰۰ مارك | ۶۰ مارك
 در ایران و { يك لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ
 سایر ممالک

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

۲۴ خرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ زیدگردی = غره ربيع الأول سنه ۱۳۴۰ = ۲ نوامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی . Jahrg. 2 — Nr. 11 Neue Folge.

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات وزحمت طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و انتقادات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی وغیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوهها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراك، اسامی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی باین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»
 (Allemagne) Berlin-Charlottenbourg

Leibnizstr. 64.

اشخاصی که طالب اشتراك کاوه در سال آینده هستند باید فوراً بکلاهی مختم کاوه کتباً اطلاع بدهند

اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان : جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی
مصر : تجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکى مقیم القاهره

طهران : جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱

تبریز : جناب حاجی اسماعیل آقا امیر خبزی

مشهد : کتابخانه نصرت

اصفهان : دواخانه آقا میرزا غلامرضا ، درب باغ قلندرها

بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه : تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان : تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران

یزد : جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی

اهواز و عمره و ناصری و شوستر و ذوقول : جناب آقا میرزا ابوالقاسم

خان منشی بانک شاهنشاهی در اهواز .

ملایر : جناب آقای میر حسین خان حجازی

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً باقیان و تجارتخانههای

مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً

باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً بایشان ارسال شود.



مثنی

چون شماره ۸ و ۱۱ بارسال کاوه (سال اول دوره جدید) در اداره تمام شده لهذا هر کس از این دو شماره زیادی داشته باشد لطف فرموده باداره کاوه بفرستد و مرقوم دارد که در مقابل آنها چه میخواهد اداره کاوه حاضر است که قیمت آن شماره هارا تقدماً کارسازی دازد و یا شماره دیگری از کاوه و یا رساله کوچکی در عوض بفرستد .

ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین و بالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک

کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است

بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و

قبض (چه قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن

قبض را باداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و

مرتبأ روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود . علاوه بر این باید

هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند :

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت

نوشته شود که خوانا باشد .

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه)

تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده . همچنین

اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲

تواند شد نه هر شش شماره لا علی الثعین .

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را

یا نزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم

وجوه اشتراک را روهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند .

۴ - ما غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم

و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون

واسطه وکلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آرا بیدشکی و نقد

بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود . وکلای روزنامه نیز در باره

سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران

شخصاً مسؤل وجه آن سفارشات هستند و در حساب ایشان محسوب

میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند وجه را پرداخته باشند یا نه .

تصحیحات

بدبختانه در شماره گذشته بواسطه تغییری که در مطبعه پیش آمد و نظر بد آنکه ابتدای امر طبع کاوه در مطبعه کویانی بود بعضی سهوهای طبیعی ناگوار و موجب تأسف واقع شد که بتصحیح آنها مبادرت کرده و عذرازمشترکین میخواهیم و متمنی هستیم این اغلاط فاحش را هرکسی در نسخه خود تصحیح فرماید . عجلاله آنچه بنظر ما خورده از این قرار است :

در صفحه ۱ ستون ۲ سطر ۲۱ «فلسفه ارسطو» غلط است و «فلسفه افلاطون» صحیح است

در صفحه ۳ ستون اول که فقط یک حاشیه دارد سهواً هم در متن و هم در حاشیه راده (۲) گذاشته شده

در صفحه ۵ ستون ۲ سطر ۲۵ در کلمه «و اصلاح» و او زاید است و بایستی علامت وقف خفیف (۰) باشد

در صفحه ۵ ستون ۲ حاشیه ۲ بجای «سن ۹۵ سالگی» سهواً «سنه ۹۵ سالگی» نوشته شده

در صفحه ۷ ستون ۱ در حاشیه کلمه فرنگی «conseilles» در آتمام صحیح نیست و صحیح «concile» است

در صفحه ۶ ستون ۲ در راده های حاشیه ها خلط شده یعنی هم در متن و هم حاشیه راده (۱) بایستی (۲) باشد و بالعکس

در صفحه ۷ ستون ۲ سطر ۹ کلمه «خلیفه» بغلط «خلفیه» چاپ شده

در صفحه ۱۵ ستون ۱ سطر آخر از متن راده حاشیه بجای (۴) سهواً (۲) گذاشته شده

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۱ رقم ۳۴۸ غلط فاحش است و صحیح ۲۴۸ است

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۳ از حاشیه در عبارت «و در میان بو میان» و او زبایدی است و معنی را مغشوش میکند

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۶ در حاشیه بجای عبارت «بعد از ذکر حقی قتیب» سهواً چاپ شده «بعد از حقی ذکر قتیب»

در صفحه ۱۵ ستون ۲ سطر ۳ از حاشیه (۱) «گذشته» غلط است و معنی را بکلی ضایع میکند و صحیح «گشت» است

در صفحه ۱۶ ستون ۱ حاشیه ۳ کلمه «بودی» غلط است و صحیح «بود» است

در صفحه ۱۶ ستون ۲ سطر آخر متن بجای «تالی مقاله شماره آینده» بایستی «تالی مقاله در شماره آینده» طبع شود



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه در برلین
نشر میشود.

عنوان مراسلات:
Rédaction „Kaveh“
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstraße 64

آدرس تلگرافی:
Rouznakaveh Berlin
کافی است

قیمت اشتراک

سالانه
در آلمان... ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک
ششماه
در ایران و یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلیک
سایر ممالک

قیمت هر شماره برای تک فروشی
در ایران پنج قران است

۲ نوامبر ماه فرنگی
۱۲۹۱ میلادی

No. 11 Jahrg. 2
Neue Folge

کَاوَه
۱۳۴۴

۲۴ خرداد ماه قدیم
۱۲۹۰ یزدگردی
غرة ربيع الأول
سنه ۱۳۴۰

نکات و ملاحظات

یک بام و دو هوا

یاد دارم در طفولیت برادر بزرگم مرا خیلی آزار میداد و سیار میزد بحدیکه از جفای او بجان آمده بودم و همیشه او را نفرین و از جور و ستم وی ناله میکردم و بکسانیکه گفته اند حال سگ کوچکتر بهتر از حال برادر کوچکتر است حق میدادم و همی پیش خود میگفتم آدم چطور میشود اینقدر ظالم و بیرحم بشود و چرا این آدم اینقدر انصاف ندارد که یکدقیقه خود را بجای من فرض بکند و میان خود و خدا انصاف بدهد که آیا این جور و جفا روا است. ولی برادر همیشه از خود و اعمال خویش راضی بود و خود را اولین عادل و منصف میدانست و برخلاف انتظار من او هیچ وقت فرض اینرا نمیکرد که کار ناروا میکند. از همه بیشتر دل من آنوقت بدرد میآمد که در شب نشینها و مجالس خصوصی رفقا و همسایها و همدرسان برادرم که برای روضه خوانی خانگی شبهای جمعه یا برای تعلیم قرائت و تجوید و یا فرا گرفتن مسائل دینی بمنزل ما آمده و سرکسی یا در مهتابی یا صقه حیاط و جلو اطاق حلقه زده و جمع میشدند در ضمن ذکر خیر مردمان متقی و غیبت متجاهرین بفسق و تقی که من باب تنبّه اخلاقی و عبرت و اتعاظ از تأمل و نظر در اعمال دیگران از اخلاق حسنه و مذمومه سایر مؤمنین حرف بمیان میآمد و گاهی سخن از ظلم بر زیر دستان وی انصافی و سختگیری بعضیها درباره آنان میرفت برادرم با کمال جدیت که صدق و صفای اعتقاد از آن پیدا بود بر خود بالیده و با سر بلندی آم میگفت «بلی واقعاً این صفت بسیار بدی است حیف نیست آدم بی انصاف باشد و بر کوچکتران ستم روا دارد» من در میان خود و خدا همیشه چیزیکه در دنیا از آن خیلی بدم میآمده و میآید همین خصلت بوده و

کجا سلب قدرت بر
ظلم مظلومیت شمرده
میشود؟

هست. من باب تزکیه نفس نمیگویم ولی شهدالله باوجود هزاران عیب و نقصی که در خودم هست حمد خدا را این عیب را ندارم و همیشه در خانه با بچهها یعنی علی و احمد بمنتهای درجه خوش رفتاری کردهام چنانکه خودشان هم میدانند و شهادت میدهند که من چقدر با آنها بهربانی معامله میکنم و اگر گاهی هم تنبیهی کردهام باز در مقام انصاف میدانند که محض ملاحظه صلاح و خیر خود آنها بوده است، حیف نیست آدم بی انصاف باشد! من همیشه بچهها هم در مقام نصیحت میگویم باباجان! با کوچکترها با ملامت رفتار کنید بزرگان دین فرموده اند «ارخوا صغارکم» من در گوشه مجلس که خزیده و بانتظار اجرای احکام برادر و انجام خدمات مهمانان از آوردن چائی و بردن قلیان ایستاده یا محض استماع مسائل دینی اجازه جلوس یافته و نشسته بودم از شنیدن این حرفها از شدت غیظ گلوگیر میشدم و پیش خود شعر عربی را که تازه پیش آخوند محله یاد گرفته بودم در دل میخواندم که جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان یعنی نیش زبان از ضربت خنجر و نیزه کارگر تراست و با خود میگفتم خدایا دیگر این ظلم بالاترین ظلمهاست که برادر من نه تنها بظلم خودش ملتفت نیست بلکه بالعکس خود را یکی از عادلترین و مخصوصاً با رحم و مروت ترین مردم میدانند.

بعدها که خودم قدری بزرگتر شدم و برادرانم احمد و حسین هم پر و پائی گرفتند داداشم هم عروسی کرده و از خانه پدری رفت آنوقت من هم برای استعمال قدرت و حکم و تسلط خود مجال و محلی پیدا کردم و هر روز همانطور که بچه محله های مسلمان همدان و شیراز برای زور آزمائی و قدرت نمائی و ضمناً برای اجرای احکام جزیه جلو بچه یهودیها را گرفته و بهانه گیری نموده و آنها را آزار داده تحصیل اجر و ثواب میکنند من نیز برای اظهار قدرت خود پی بهانه میگشتم که پوست از سر حسین هفت ساله و احمد یازده ساله بکنم ولی تعجب در اینجا است که من هم عیناً مثل برادر بزرگم تمام اعمال خود را عین حق و عدالت دانسته و با

چگونه طغیان میکرد و واقعاً این رفتار ناهنجار که ناپدری اسم تازه و بدعتی « مساوات حقوق » بآن میداد بالاتر از حد تحمل من بود و اگرچه مادرم در مقام تسلیت و تسکین من میگفت که ناپدری طرفداری مخصوصی هم از احمد نکرده و او را ترجیح و امتیازی نداده و با روی حق من نگذاشته ولی این حرفها بکله من فرو نرفت و فوق العاده متغیر و برآشفته بودم و بیپناهه تحمل من لبریز شده بود و میگفتم دیگر در دنیا ظلمی بالاتر از این پیدا نمیشود و بر پدر هرچه اهل بدعت است لعن و طعن میگردم و خود را مظلومترین مردم دانسته تصور میگردم ظلم و ستمی که بر من رفته بر احدی وارد نیامده و لهذا همه اینها را از افتادن بدست ناپدری و از دست دادن نعمت « استقلال » خانه پدری دانسته، کینه ناپدری « ظالم » را در دل گرفته و بی فرصت میگفتم که او را بکشم و مدام روز می‌شمردم که اجل وی در رسد تا دمازی از روزگار بچها در بیاورم که خودشان حظ کنند و معنی و قروا کبارکم را بآنها حالی کنم. بچها هم چون این کینه و غیظ مرا فهمیده و دانسته بودند که چقدر دلم پراست و روز می‌شمارم و دندان می‌فشارم لهذا خود را سخت بیناه ناپدری داده و باو چسبیده صبح و شام در تعقیبات نیاز طول عمر او را از خدا نیاز می‌کردند. من این داستان را دیگر مجلسی نماند که باسوز و گداز بی اندازه و آب و تاب برون از حساب شرح نداده و ظلم این بیگانه مقام نشناس یعنی ناپدری را با اشک چشم و ناله جانخراش حکایت نکرده باشم بحدیکه تمام مردم محله (مخصوصاً مسالهای خودم که اغلب خود نیز بزرگتر برادران خود بودند) بحال من و جور و جفای ناشنیده که بر من وارد آمده خون گریستند و در واقع رفته رفته بواسطه همین درد زبان و نقل محافل شدن این داستان « ظلم هولناک » حقایق من در ادعای خود جزو مسلمات و بدیهیات شده بود و احدی در آن شک و چون و چرا نداشت و راستی خودم هم شکی در آن نداشتم و شبهه‌ای در آن باب بر خاطرم خطور نکرده بود. روزه خوان محله ما هم در شبهای جمعه در خانه بعضی همسایها در مجلس خصوصی بالای منبر این فقره را عنوان میکرد و مخصوصاً میگفت « ببینید خود بچهای کوچک آن مرحوم یعنی احمد و حسین چقدر بد بخت شده‌اند. سابقاً که در تحت اقتدار و تسلط وزیر پر نوازش و جناح ذل و رحمت برادر محترم خود حفظه الله بودند سرشار از پائین انداخته مشغول کار خود بودند نه بازی میدانستند و نه لباس نو و خود آرائی، خودشان هم در نهایت آزادی و از تمام حقوق انسانی و شرعی بهره مند بودند ولی حالا بگردش میروند، لباس نو و خوب میپوشند و با بزرگتر از خودشان همسری میکنند و ناپدری هم دیگر چه ظلمی است که بآنها نمیکند حتی مسلمانان می‌شنوم گاهی برای یک بهانه‌ای شام شب هم بآنها نمیدهد. بد بخت اولاد مرحوم مغفور حاجی خدا بخش که چه عزتی داشتند و بچه روز ذلت مانند خداوند بحق پنج تن آل عبا هیچکس را زیر بال ناپدری و تحت تسلط بیگانه نیندازد (اینجا همه مؤمنین آمین میگفتند).

یک لحنی مانند مردان بزرگ در حضور برادران کوچک خود بر قفا میگفتم « بچها باید همیشه قدر نعمت را بدانند و شکر خدا را جهت تنبیه و گوشال بزرگتران بجا بیاورند چنانکه من خودم حالا چقدر از گوشالهای برادر بزرگ ممنون هستم و آرزو میکنم حالا نیز در زیر نظر تربیت او بودم ». واضح است که این قسمت آخری را از روی صدق نمیکفتم و محض گوشزد بچها اظهار میکردم ولی در عادل بودن خودم و لزوم اطاعت و انقیاد برادران کوچک و تحمل آنها بسختی‌های من خالصانه معتقد شده بودم.

چندی بعد پدرم که از مقدسین شهر بود مرحوم شد و مادرم بایک فرنگی مآب ازدواج نمود ما هم ناچار در تحت مواظبت و سرپرستی ناپدری تازه واقع شدیم. این ابوی مقامی که بقول بعضی مقدسین اهل محله قدری « پالانش کج » بود یک بدعت تازه‌ای در کار تربیت ما در آورد که من نه تنها در شهر خودمان نظیر آنرا ندیده و نشنیده بودم بلکه گمان می‌کردم هیچ آدم صحیح الاعتقادی با این طریقه عجیب همراه نیست و آن این بود که خواست در میان ما برادران مساوات اجرا کند و از تسلط و زور بزرگتران بر کوچکتران مانع شود. چند روزی نگذشت که من احدرا یک کشیده زدم و ناپدری مرا بدین جهت بمحروم داشتن از غذای شب یعنی شام تنبیه کرد و در روز بعد احمدم که از این قانون جدید مساوات جرئت یافته و جسور شده بود سر یک گفتگویی یک سیلی بمن زد، معلوم است من که در تمام عمر محاجه و بلندحرف زدن برادران کوچکتر را هیچ وقت تحمل نمی‌کردم بحدیکه وی تا حال جرئت و حد آن نداشته که حرف مرا برگرداند یا با من یک و دو کند از این تجزی نادیده که بهای خون او بود چنان از جا در رفتم و آتش گرفتم که بیک حمله خشم و حدت غضب دهنه‌هاون برنجی یک من وزن را برداشته و در یک حمله خواستم سر احمد را مثل مار بکوبم که ناپدری فوراً پیش دویده و جلو مرا گرفته و مرا از انتقام هولناکی که آنرا حق مسلم خود میدانستم باز داشت و در صورتیکه من کشتن و قطعه قطعه کردن احمدرا هم هنوز کافی از برای جزای این جسارت و فضولی که کرده بود میدانستم و چون از کشتن با طرف دیگر بدبختانه چیزی نیست آنرا کمترین حق خود برای احقاق حقوق مسلم بزرگی و جزای ترک مراعات مضمون و قروا کبارکم می‌شمردم پدرم معامله‌ای که پس از منع جبری من از اجرای حق خود بدست خودم (که از شرایط استقلال و حقوق انسانیت است!) با احد کرد و تنبیهی که باو نمود این بود که او را نیز از یک غذا محروم کرده و با و شام نداد یعنی عیناً همان طور که با من رفتار کرده بود با او نیز کرد. طولی نکشید که نظیر این واقعه مکرر شد و بچها هر روز جسورتر شدند و ناپدری مانع تسلط و آزار یکی از برادران بر دیگری بود.

حالا همه مؤمنین میتوانند تصور کنند که در مقابل این معامله ناپدری « ظالم » من چه حالی داشتم و دل من چطور شور میزد و قسم

حالا خود بچها هم از این وضع ناراضی و بر اعمال گذشته پشیمانند. بنده زاده نقل میکرد که با حسین گفتگو میکردم است و او بواسطه اینکه این شخص سنگدل و شقی شب را باو محض اینکه همشیره کوچک خود را زده بوده شام نداده بود چقدر ملول بوده است..... ریش سفیدان و ریش قرمزان محله و پیشماز مسجد ما هم این فقره را تصدیق و تأیید میکردند و حتی از کثرت و شدت شکایت من روزی در یکی از همان مجالس خصوصی مقلّسین گفتگوی این شد که میرزا شیخ عبد الرسول همسایه که سابقاً مسئله گو بود و حالا روزنامه ای باسم «سنان الاسلام» در میآورد و حاضر آن مجلس بود چیزی در این باب در روزنامه خود که برای دفع بدعتها و اثبات کفر و زندقه فرنگی مآبها و جهل و نادانی فرنگیها تأسیس کرده بنویسد.

روزنامه
شرعی
شیخ مشار الیه بمناسبت جنازه کشی (یعنی نقل لاشه اموات بمشاهد مشرفه) شش ماه در عراق عرب و بقول خودش « در خاک روم » بسر برده و بغداد و بصره را هم دیده بود و بواسطه حجه فروشی هم که میخواست به بدن شروع کند یکبار حج قضای مرحوم خلد آشیان حاجی عبد المطلب را بعهده گرفته و سفر حج کرده بوده لکن در مصر ناخوش شده و بمکه نرسیده و بواسطه بستری شدن مجبوراً دو ماه در مصر و بقول خودش « در مملکت انگلیس و فرنگستان » مانده و تا رفع کسالت شده بود فوراً برگشته بود ولی بواسطه همین دیدن دنیا و سفر در ممالک خارجه از ارباب اطلاع برملا و تحمل و اوضاع سیاسی خارجه شمرده شده و در محله ما مشار بالبنان بود. جناب میرزا بعد از عودت از سفر حج در امورات ترکه و علاقه مرحوم حاجی عبد المطلب دستی انداخته و مخصوصاً بتقویت پیشنهاد محله در این کار دخالتی پیدا کرده و کم کم برای « پرستاری بچهای آمرحوم » قریه الی الله زن مرحوم حاجی را نیز گرفته و دماغش چاق شده بود. چون علاوه بر اطلاعات سیاسی خارجی و داخلی و دانستن زبان عبرانی و کردی نیز که خودشان مدعی بودند این فاضل نحریر طبع شعر هم داشت و اغلب شعر میساخت بعدها که سرمایه ای از مال مرحوم حاجی بدستش افتاد از قراریکه رندان میگفتند عمده محض نشر اشعار خود بهر مناسبتی مانند اغلب شعرای شهرهای بزرگ روزنامه ای دایر کرده بود و ضمناً محض اینکه عنوان و مقام « اهل علم » را از دست ندهد خیلی هم آیه و حدیث مینوشت و در مکاتیب وارده که از قول دیگران در روزنامه خود نشر میکرد خود را « جناب شریعتمدار قانع البدع و الضلال و مبین الحرام من الحلال مدیر روشن ضمیر روزنامه مبارکه «سنان الاسلام» دامت تأییداته..... » میخواند و گاهی هم محض وقار روزنامه خود را مجله ای مینامید که وی مدیر آن نبوده بلکه « در نحت نظر او » نشر میشود. در این روزنامه عمده بر ضد فرنگی مآبها و طعن و لعن باشخاصی که بر خلاف « وطن پرستی » مدعی نفوقی ملل خارجه بر مسلمانین و با کمال

بی شرمی منکر سبقت معنوی ملت خنیف برملا دیگر میشوند سخن سرائی میکرد و از قراریکه طلاب میگفتند داد فصاحت را میداد و مخصوصاً اغلب مینوشت که ملل خارجه فقط و فقط یک نفوق بر ما دارند و آن هم در بعضی صنایع و حرف و عمده در زور و قوت نظامی و کثرت توپ و تفنگ است که آن نیز عمده بواسطه غفلت خود مسلمانین از قواعد دین خود شده و از سنت سبق و رمایه که حالا فرنگیها مشق نظامی مینامند و قوانین جهاد و قواعد زکات و فیه و غنم و غیره فروگذاری نموده اند ورنه در سایر امور بتهاه از فراوانی نعمت و کثرت خربزه و بره گرفته تا علوم حکمت و حساب و هیئت در هر باب ما عالیتریم و همه این فنون در درجه اعلا در میان خودمان بوده و هست و فرنگیها از ما گرفته اند.

باری چون خود همین میرزا شیخ عبد الرسول نخبوانی هم بواسطه کفالت اولاد صغار مرحوم حاجی عبد المطلب اهل درد بود و میت رسید در نتیجه این بدعت مساوات بازی و غیره حاجی زاده ها نیز روزی بسرو صدا بیایند و گفتگویی بابت اموال پدر کنند از نا پدیری من دل داغداری داشت و از همه بیشتر بحال من خون میگریست و بمظلومیت من شهادت میداد لهذا در نتیجه صحبت مجلس شب جمعه سابق الذکر مقاله غزائی خطاب بتمام عالم اسلام در روزنامه خود نوشته و از ظلم ناپدیری من و مظلومیت دلخراش و جانسوز اینجناب خیلی شرح داده و اظناب کرد بحدیکه از قراریکه بعدها خودش میگفت در هندوستان و افغانستان و مراکش و طرابلس غرب خیلی مؤثر واقع شده و جراید آنجا نیز محض « تعاون و تعاضد اسلامی » آن مقاله را نقل و تأیید نمودند. خلاصه آنکه مظلومیت فوق تحمل بشری من در تمام عالم مسلم و معروف گردید.

ضمناً این نکته نیز مخفی نماند که بهمان اندازه که من بواسطه همین مظلومیت معروف و مقبول و بحقیقت مشهور شده بودم همانقدر هم برادران کوچک من مورد نفرت و بغض تمام مردم و یا (باصطلاح روزنامه نویس خودمان) « عموم ملت » شده بودند و همه یکصدا آنها را سرزنش و طعن میکردند که برادر خود را گذاشته و خود را بخارجه چسبانده اند و با کمال بیغیرتی این تنگ را بر خود پسندیده و خود را زیر بال بیگانه داده و دوام و طول عمر او را از خدا میخواهند پس اینها خائن قومند و قتلشان واجب.

انصاف
در
پیری
آن ایام گذشت و رفت و حالا نه ناپدیری زنده است و نه مادرم و نه روضه خوان و پیشماز محله. تنها از آنجمع میرزا عبد الرسول خان سنان (این اسم و شهرت از اسم روزنامه او روی او مانده) زنده و با قد منحنی در گوشه ای منزوی است و چون از دولت شهریه ای مطابق نص فرمان دولتی در « پاداش و قدر ذاتی خدمات او در راه اسلامیت و استقلالیت و تمدنیت و ترقی دین و دولت و فداکاریهای معارفکارانه » در حق او برقرار شده دیگر حالا با کسی

ولی جزیه بده در میان خود حق زندگی میدادند و آن حق نیز بادی بهانه و جزئی خطائی سلب میشد و آن جاعت بدبخت راحت و امنیت معنوی و احترام و شرافت نداشتند سهل است زندگی مادی و امنیت اولاد و عیال آنها نیز بموتی بسته و بهیچي گسسته میشد ولی حالا که همین ملل مسلمان تحت حکومت یک قوم دیگری آمده‌اند که وی درباره همه سکنه آنجا حکم اجرای مساوات میکند و حاکمین و محکومین و غالبین و مغلوبین سابق را بیک نظر می بیند یعنی اگر یک مسلمانی یک یهودی را سیلی بزند آن مسلمان را یکروز حبس میکند و اگر یهودی مسلمان را از هر طبقه که باشد بزند باز یکروز حبس میکند فریاد و فغان این جمع مسلمان از ظلم و بیرحمی و عناد و غرض و جور و ستم حکام تازه بلند است و از پنجاب تا مراکش سایر مسلمین و جراید آنها هم با آب و تابی بر این «مظلومیت فاحش» که عبارت از سلب حق ظلم است ناله جانخراش و دلسوزی میکنند بحدی که بر هر کسی امر مشتبه میشود.

اگر یک بام و دو هوارا میخواهید درست ببینید بروید در مالک بالکان و بعد در همدان و یزد و اصفهان.

* *

کلمه حق و مقصود باطل

مقصود از سطور ذیل نصیحتی است خالصانه بچوانان وطن دوست و درستکار پرشوری که تازه قدم بمیدان مداخله در امور سیاسی میگذارند. در ایران اغلب اوقات و خصوصاً در مواقعیکه اصول مشروطیت در اوج جریان است از گاهی بگاهی یک غوغائی در جرائد و مجلس ملی و محافل نطق بر ضد یکی از مأمورین دولت یا رجال بزرگ بلند میشود و حرف وی بر زبانها میافتد و بقول جراید یا سیاستون منتقد تقلب آن شخص یا «دزدی» یا مداخل یا بیحسابی یا حیف و میل و بیرویهگی او «کشف» میشود و فوراً جوانان مشروطه طلب و وطن پرست آتشین با تیغ زبان و تیر قلم باو حمله ور میشوند و او را نشدیدترین بیانات معرض مؤاخذه و توهین کرده چندین صد فحش وطنی و دشنام «نوظهور» (۱) از قبیل «خائن ملت» و «جانی بشریت» و «تنگ ایران» و «لگه کشور کیان» و «بی شرف و بی وجدان» در تحت عنوان جدید «تنقید» باو حواله کرده و بیک کله او را درست و کجا هو حقه مقتضح و بی آبرو میکنند و بعقیده خودشان او را از نظر ملت میاندازند. در واقع هم اینگونه رسوائی بهیچ کس گوارا نیست و نه تنها باعث عزت چند ماهه شخص مردود و محرومی او از مناصب از بیم «افکار عامه» میشود بلکه افتادن سر زبانها و طعن شنیدن فی حد ذاته هر کسی را ملول میکند و بهمین جهت هم از زمان قدیم باینطرف اشخاص محترم با شعرا از ترس

moderne (1)

کاری ندارد و مطابق سیاست دولت بمظننه روز دعاگو و مداح است و اغلب در بازار روی چارپایه پای دگان آقا خداویردی جودت اسلامولچی نشسته و از سفر مصر حرف میزند و روز میگذرانند. بلی آن ایام گذشت و رفت و برادرانم نیز حالا بعضی پیر شده و بعضی در گذشته‌اند و من حالا چون گهی دسر کرسی چیق را «پکی» زده و غرق خیالات میشوم نظری بگذشته میاندازم و آن اوقاترا بمخاطر میآورم و تأمل میکنم.

معلوم است آدم در پیری هم مقدس میشود و هم منصف راستی می بینم انصاف هم خوب چیزی است اما نه انصاف خود پرستانه بلکه انصاف حقیقی بیطرفانه و بیغرضانه. ابتدا یاد میآورم جور و آزار بیحساب برادر بزرگم را در باره خودم که در آن مقام خود را مظلوم و مقهور میدانستم و بعد بمخاطرم میآید ظلم و جفای ده بار شدیدتر خودم در حق برادران کوچکتر و بعد سلب شدن اقتدار این زجر و شکنجه از من که محض همین حق نداشتن بظلم باز خود را ستمدیده و مستحق رحم می پنداشتم و آنوقت پس از خیلی تأمل در همین اوضاع گذشته قصه خوشمزه ای که مادرم بما نقل میکرد از حکایت مادرزن و مادر شوهر و یک بام دو هوا بمخاطرم میافتد و خیلی تعجب میکنم که انسان چطور در آن اموریکه متعلق بخود و منافع خود یا خود پرستی خودش است کور میشود و دیده بصیرتش بقدری نایبنا میگردد که تمام تصورات و حکمهای عقلی او نیز مشوب بغرض و طرفگیری غیر محسوس میشود و در حالتیکه از روی صداقت واقعی مطلب و ادعای خود را حق میدانند دوچار اشتباه است.

بیچاره ناپدیری من که پیر مرد مهربان و باعدالت و بارو به و نیک رفتار بود و در باب لزوم مراعات احترام برادران از همدیگر و احقاق حقوق بین آنها هم هیچ کوتاهی نداشت فقط چیز را که مانع بود ظلم جسمانی و وحشیگری یکی از ما بر دیگران بود ولی من که بظلم کردن عادت کرده بودم باوجود آنکه یکوقتی از وازد شدن ظلم بر خودم شکایت زیاد داشتم جلو گیری از ظلم خودم و اجرای جبری مساوات حقوق و عدالت را بهمه ما هم در باره خود ظلم فاحش تصور میکردم. بلی وقتیکه خیلی در این زمینه فکر میکنم حکایت یک بام و دو هوا بمخاطرم میآید ولی وقتیکه باز قدری بیشتر و عمیق تر فکر میکنم (نمیدانم چرا) حالت سکنه بعضی از مالک مسلمان از خاطر میگذرد که مادامیکه مستقل بودند به پیروان مذهب دیگر از هموطنانشان زندگی را حرام میکردند و استفاده از آفتاب و هوا و باران را بر آنها روا نمیدادند، حق نفس کشیدن بآنها نمیدادند، هرروز صد هزار فحش بروی آنها میدادند و در مقابل یک کله زشت یکی از آنها قتل مخاطب را کافی جزای آن جسارت ندیده قتل عام و تاراج خانمان آن قوم را کمترین کیفر میشمردند، خون آنها را بقدر خون سنگ شکاری بها نمیکذاشتند، عرض آنها را بمعجزه تصاحب یک مسلم از دست آنها میگرفتند، خود آنها و مال آنها را نجس میدانستند و آنها را بشرط قبول بدترین شرایط ذلت و پستی و بودن در حکم سگ کوچه گرد

هجو آنها مدارا کرده و باصطلاح معروف «دم آنها را میدیدند» ورنه کنار شدن از کارهای دولتی و باصطلاح دیوانی «اخراج از خدمت» چندان موجب اندیشه و نگرانی نیست زیرا که طولی نمیکشد که یکی از ایراد گیرندگان بشخص مطرود و دنبال کنندگان خطای وی خود طرف اسباب چینی و حمله مردم شده و از عرش مقبولیت خود باسفل السافلین منفوریت و بقول فرنگیها از کایتول به تاریخین^(۱) پرتاب و سرنگون میشود و بان مناسبت در ضمن گرمی بازار طعن و لعن باو تمام شاکیان و مدعیان او و همه آنها که حکم عدالت و قانون بدست همین بیچاره یعنی «دشمن» تازه ملت و آخرین «خائن» وطن در باره آنان جاری شده بوده نیز جزو مظلومین و مقسین و ستمدیدگان جور مغرضین بقلم رفته و پاک شده و حسابشان تصفیه میشود و مدعیان و جانشینان این تازه گرفتار «طوفان خشم ملت» معاندین و «جور دیدگان» او را خواه قاتل بودند خواه دزد محض افزودن بر قوای خودشان نوازش نموده و بتلافی «غرضی» که در باره آنها اعمال شده مقامی بالاتر از رتبه پیش از موقع افتضاح بآنها خواهند داد. اینست که در این باب جای نگرانی نیست لکن میخواهیم بدانیم که واقعاً چطور میشود که این نوع افتضاحات ولوله انگیز برای بعضی از مباشرین امور عامه از گاهی بگاهی پیش میآید. شما که جوان تربیت شده ولی تازه کار هستید خواهید گفت برای اینکه وی در آن موقع خلاف کرده و همچنانکه در پاریس سر مسئله معروف در یفوس و در لندن در باره حیف و میلیهای جنگ ترانسوال پیش آمد این بی حسابیها هم همانطور کشف شد. عرض میکنم ای بیچاره ساده لوح تو چقدر خوب آدمی هستی اما بد بختانه برای مملکت ما پر خوبی.

همین است که بزرگان ما همیشه از تجربه و اهمیت آن حرف زده و بر تجربه خود میبالند. تو در آمریکا درس خوانده ای، در لندن تجربه و عمل دیده ای، در اروپا سالها بسربرده ای ولی چه فایده که در دارالخلافه طهران توی بوته امتحان و تجربه نرفته ای و گویا کتاب حاجی بابا اصفهانی را هم نخوانده ای و نمدانی که این اعمال که در نظر تو و امثال تو خلاف شرف و منافی درستکاری در امور عامه بوده و اتفاق دیده میشود شایع و رأج و دائمی و عمومی است و محتاج بکشف نیست و ادعای «کشف» یکی از ملیونها اینگونه تقلبات در یکی از صد هزاران اشخاص دائم الأرتکاب و در یکی از هزاران روزهای که هر روز از آن این امور در جریان است درست مثل اینست که در پاریس یکی از بندگان بی آزار خدارا بگفته در جانی مشغول ارتکاب فسق معلوم طبیعی بگیر آورده و باصطلاح ادبا

(۱) کایتول (Capitole) در شهر ریم قدیم تیه ای بود که سرداران فاسق و اشخاصی را که خدمت بزرگ و درخشانی مملکت کرده بودند در آنجا آورده و تاج افتخار بر سرشان میگذاشتند و در پهلوئی آن تیه تیه سنگی دیگری بود موسوم به تارپین (Tarpéienne) که خیانت کنندگان بوطن و مجرمین ملی را از بالای آن فرو میانداختند. نزدیکی این دو تیه بهم درزبانهای فرنگی مثلی تولید کرده بدین مضمون که «تیه سنگ تازین نزدیک کایتول است» یعنی اوج عزت و قبول عامه ممکن است در یکروز مبدل بفرقت عمومی بشود.

«باحثی در خبثی بگیرند» و فسق او را «کشف» نموده آن بیچاره فاسق را که در همان آن بیشتر از یک کرور شریک معصیت دارد رسوا نمایند و آبروی او را بریزند یعنی عمل شنیع او را خود فاسقین دیگر بگوش معدودی طلاب خشک مقدس که ابوذر و مقادرا هم در تقدس قبول ندارند برسانند و آنها فوراً داد بزنند که این ملعون را باید مهار کرد و در بازار پاریس گردانید و سنگسار نمود و یا مثل آنکه در اصفهان یک کاسب بازاری را سرارتکاب گناه کبیره دروغ رسوا و لگه دار نمایند که فلان شخص که خود را مسلمان مینامد برخلاف حکم حرمت کذب در قبه الاسلام در یکی از ایام عمر خود در بازار در مقام داد و ستد مرتکب فعل حرام دروغ شده و گفت اگر این مال را باین قیمت بدم از سرمایه ضرر میکند یا در تبریز یکی از صرافها یا تجار را دنبال و تشهیر و تعزیر کنند و آبروی او را ببرند که این ملعون ربا خورده و تزیل گرفته و یا در مشهد تریاک کشیدن یکی از «خدام آستانه» را علنی کرده و بر او وهنی وارد بیاورند و یا بالأخره در پایتخت ایران عرقخوری یکی از خوانین را با رسوائی تمام «کشف» کنند.

همانطور که این اعمال در پاریس و اصفهان و تبریز و مشهد و طهران با وجود پرده ظاهری موهوم و نازکی شایع و عمومی است و فقط محض حفظ ظاهر در کوچه و بازار فاش مرتکب آن امور نمیشوند ورنه همه میکنند و همه هم میدانند، قاضی حمل بر صحت میفرماید و محتسب چشم میبوشد بهمانقرار تقلب در اعمال دولتی، دخل و دزدی از مال دولت، رشوه خواری در ارباب مناصب، فروش حقوق مملکت و مناصب دولت در داخله و خارجه، احقاق و ابطال حق مردم در مرافعات با اخذ رشوه، خرج تراشی برای دولت در حکومتها و نظام و بنائی، خریدن برات موجب مردم و وصول کردن از خزانه بمیزان اصلی، حواله حقوق موجب خواران بمحل سهل الوصول آن در مقابل یک «انسانیت»، مداخل از گندم و نان شهر و تسعیر غله کم و کسر کردن از لباس و جیره و مواجب سرباز و هزار چیز دیگر در داخله و همچنین هزار فقره اعمال عجیب تر و فاحش تر که ذکر آنها محل شرافت ملی است در مأمورین خارجه - تمام این امور در تمام اوقات و در تمام مأمورین دولت ایران (الا ما شد و ندر والتادر کالمعدوم) وجود داشته و دارد و خواهد داشت و از امور جاریه و متداوله دائمی و معمولی روزانه است و اگر بنا باشد مثل ممالک کفار این امور گناه شمرده شود و مؤاخذنه شود آنوقت بقول متقدمین از اهل تجربه «گنر عارف و عامی همه بردار اقتد». پس جهت چیست که از ناهی بگاهی یک بیچاره از بزرگان دولت یا مأمورین جزء زیر مشتم و لگد و توسری مشروطه طلبان و ناطقین و محزرین ملت میاقتد و پرده از اعمال وی بر داشته شده مثل اینکه عمل نادیده و ناشنیده ای از وی «کشف» شده رسوا و لگه دار میشود؟

بعضی در «قرن بیستم» (۱) این نوع امور خلاف قانون تمدن را مرتکب میشوند و حیا و وجدان ندارند؟ باید با تمام قوا بدولت هجوم کرد و مجازات این خائن را خواست». دیگر کسی هم نمیداند که این فتنه از کجا برخاست و این آتش از کجا روشن شد همینقدر سنگ بلا و تیر طعن و لعن است که بسوی این بخت برگشته پرتاب میشود و آنوقت انجام کار او دیگر بسته بدوستی و دشمنی اشخاصی است که حالا رسیدگی بکار مجازات او بدانها رجوع شده که اگر دوست باشند ظاهراً دست و پائی میچنانند و اگر چه ظاهراً خود را سخت و بی اغماض نشان میدهند ولی باطناً پالنگ میکنند و تحقیق مطلب را از امروز بفردا میاندازند تا طوفان نطقها و رعد و برق غوغای مجازات خواهان کم تجربه و خام بگذرد و پس از چند روز یک مطلب تازه‌ای از اتفاقات جدید (حقیقی یا مصنوعی) مثل نطق یکی از وکلای انگلیس در مجلس ملی خودشان و ایراد گیری بایران پیش بیاید و حواس غوغا طلبان را بخود مشغول دارد و کهنه از یاد برود و بعد بتدریج چنانکه رسم است مسئله فراموش شود و اگر دشمن باشند قانون مجازات آمریکارا با کمال دقت در باره این همقطار و شریک الأعمال خود اجرا خواهند کرد و بهیچ وجه حرف حضرت مسیح را بخاطر نخواهند آورد که فرمود: کسی زناکار را سنگسار کند که خود مرتکب این گناه نشده.

حالا جان مطلب در اینجا است که این بدبختی اقتضاح که گاهی برای بعضی اشخاص مثل بلای آسمانی نازل میشود نه از باب اینست که واقعاً اتفاق تازه‌ای افتاده و یکی از مأمورین دولت کار خلافی کرده و یا همان یکی هم فقط یکبار مرتکب اینگونه امور شده بلکه سبب این از برده بیرون افتادن کار محض غرض یکی از سنگسار شدنی‌های دیگر است عیناً مثل اینکه یکی از عرقخواران طهران در مجلس روضه خوانی روز عاشورا یا لیلالی قدر در ماه رمضان که ایام هیجان احساسات مذهبی است در مسجد جامع پیش یکی از علمای بظاهر پارسا رفته و محرمانه فسق یکی دیگر از باده خواران را فاش کند.

جوانان تازه چرخ بر شور باید ملتفت این مطلب باشند که در آن غوغا که بر ضد یکی از عمال دولت و رجال مملکت بلند میکنند و اسباب آن هنگامه میشوند در واقع آلت اجرای غرض یکی دیگر از آن جمع معلوم الحال شده‌اند. پس اگر میخواهند جوش و خروش و همت آنها در دنبال کردن این و آن و خود کشی در جلوگیری از این اعمال رایج بهدر نرود باید الف باء را بکشند نه آخوند مکتبی را یعنی همت خود را صرف آوردن مستشار فرنگی برای ادارات دولتی بکنند و نشر تعلیم عمومی در میان ملت.

(۱) استعمال قرن میلادی بتقلید فرنگها هم یکی از عادات غریب منشیان «تجدد پرور» ایران است. در صورتیکه ما تاریخ مسیحی استعمال نمیکنیم چگونه ممکن است حالا برای ما قرن بیستم باشد.

هزار نکته باریکتر زانو اینجا است. اگر بنا بود که مثل زمان سابق و ایام الف لیله عقلا حرف خود را بیول مینروختند من هم هزار مناب اسکناس روسی میگرفتم و سر این کار را اظهار میکردم ولی حالا که فروشنده حرف خیلی زیاد است و مشتری کم من هم این مطلب را قرینه الی الله بچوانان تازه چرخ توضیح کرده و عرض میکنم: بلی در صورتیکه این اعمال را که در نظر بعضی از مشروطه طلبان تندرو (آنهم در اوایل دخول در این خطوط) نادرستی و خیانت ملت و مملکت شمرده میشود همه عمال دولت مرتکب هستند و همه هم از اعمال همدیگر کاملاً خبردارند و سایر مردم بی سر و صدا از ارباب حوائج و طرف کار هم مطلع هستند و فقط از یکدسته کوچکی «ملیون شر طلب» مستور است در بعضی مواقع دشمنی شخصی و غرض و لجاج بعضی از خود همین اهل حل و عقد با بعضی دیگر در مقام توسل بهر وسیله برای زدن داغ باطله بر خصم خود و گاهی هم حسد بعضی از دخل زیاد دیگری باعث آن میشود که این حسود و مغرض در پیش یکی از مشروطه طلبان آتشین و تندرو که خود را جهاد کننده بر ضد نادرستی و تقلب در امور دولت میدانند (و باندک اطلاع و باصطلاح معروف «بو بردن» بر یک رشوه یا مداخل آتش درونی وی زبانه میزند و مثل انبار باروت که شراره‌ای بدان بیفتد منفجر میشود) با نهایت استادی و مثل اینکه بطور تصادف و اتفاق از این باب صحبت پیش آمده با کمال آرامی و سردی و بیقیدی میگوید «فلانی ماشاء الله کارو بارش بد نیست در این اواخر هم در یک فقره قشون کسی که بر فلان ایل نمود فلان مبلغ دخل کرد. یا از فلان شخص در فلان کار فلان مبلغ رشوت گرفت یا در قونسولگری چنده پارسال از حجاج فلان قدر دخل کرد و یا در سفارت خود در مملکت آرژانتین ۲۷ قونسول افتخاری درست کرد. وضع و ترتیب کارش بهتر شده، خودش هم الحوق آدم نیکی است و عالی همت و نجیب و من خیلی دوستش دارم منتها راست است که در مقام اخذ مال دنیا خود داری ندارد ولی آنهم دیگر ارثی است مرحوم پدرش خدا بیامرزد نیز قدری از این حیث میلنگید». این مطالب را عرضاً و ظاهراً با کمال بیغرضی گفته و رد میشود و میگردد بر موضوع دیگر ولی خود میدانند که چه آتشی روشن کرده و چه آتشی برای مدعی خود بخته. فردا است که صدای فلان روزنامه بلند میشود که ما بر همه اسرار خیانت و تقلبات وطن فروشی و دزدی و جنایت بعضیها که در پاره مقامات برخی بیحساینها کرده‌اند واقفیم و عنقریب برده از روی اعمال آنها خواهیم برداشت.

در حوزه وطن دوستان هم «پیچ و پیچ» و حرکتی است و هر کدام از دیگری بکمال فرع و هیجان و کنجکاوی میپرسد «آیا از تفصیل تازه خبر دارید و این خیانت را که کشف شده میدانید؟ آیا عجب نیست که هنوز

الف لیلته

ولیلته

نمودند و اولی بدلالی که شرح طولانی است این قصه را با فصل استر از تورات مربوط دانسته و دومی این کتاب را مرکب از چند قسمت دانسته که قسمتی از آن در بغداد بوجود آمده و قسمتی دیگر بعدها در مصر و هکذا. بالأخره استاد بزرگ تولد که در همین فقره اقسام و اجزاء مختلفه کتاب مزبور تدقیقات مبسوطی نموده و بطور تقریب تاریخ پیداشدن هر قسمت را تعیین نموده است.

کسیکه در دنباله این تتبعات تحقیق بسیار کامل و وافی در این موضوع یعنی منشأ اصلی الف لیلته نموده و باستقصای تام تتبع و حل این مسئله را بیابان رسانیده و تحقیقات گذشته را ختم کرده استاد اوستروپ (۱) دانمارکی است. مشارالیه دنباله این تحقیقات را گرفته و استقراء وافی در مصادر اصلی اجزاء مختلفه این کتاب (یعنی الف لیلته) نموده و سالها در تحقیقات راجعه باین فقره کوشیده و حتی برای مزید بصیرت و مشاهده محل ظهور قسمتی از این قصص تا بغداد نیز رفته و بالأخره در سنه ۱۳۰۹ کتابی در باب الف لیلته بزبان دانمارکی نگاشته است که جامع تحقیقات کامله در این باب است. این کتاب بزبان روسی ترجمه شده و مترجم فاضل (۲) باز بعضی تحقیقات مفیده علاوه کرده و همچنین یک عالم آلمانی (۳) و یک عالم فرانسوی (۴) تحقیقات زیادی در تکمیل اجتهادات علمای سابق الذکر نمودند.

خود استاد اوستروپ بعدها یعنی در حدود سنه ۱۳۲۷ پس از دقت و غور در تحقیقات جدیده فصلی در این باب در دائرة المعارف اسلامی نوشته که در آن خلاصه و نتایج تحقیقات را تا آنوقت بطور ملخص درج نموده است. خلاصه آن خلاصه از این قرار است:

مندرجات کتاب الف لیلته خالی از منشأهای مختلف ناشی شده و کاریک یاد مؤلف نیست و ممکن است آنها را چنانکه امروز در دست است مرکب ازینجگونه اجزاء و مواد مختلف دانست. یکی از آن مواد که قدیمترین آنها است بلاشک کتاب « هزار افسانه » پهلوی است که در حدود قرن سوم بعمر ترجمه شده است و اصل آن نیز اغلب از منشأ هندی بوده. مسعودی متوفی در سنه ۳۴۶ در مروج الذهب گوید « و از قبیل همین افسانهها است کتبی که بما بواسطه ترجمه از اصل فارسی و هندی یابونانی رسیده مانند کتاب « هزار افسانه » که بمعنی الف خرافه است چه افسانه در فارسی بمعنی خرافه است در عربی و در میان عامه بالف لیلته معروف است و آن داستان پادشاه است با دخترش و دایه او شیرآزاد و دین آزاد. محمد بن اسحق الوراق معروف باین التذیم نیز در کتاب الفهرست که در سنه ۳۷۷ تألیف کرده گوید « اولین کتابی که ایرانیان در اسفار و خرافات یعنی قصص پرداختند کتاب هزار افسان بود و معنی آن بعربی الف خرافه است این کتاب مشتمل بر هزار شب و قریب دویست قصه است چه بسا یک قصه چندین شب طول میکشید و من آن کتاب را تمام و کمال چندین بار دیده ام »

بواسطه مقایسه قصص الف لیلته با قصه های قدیمی کتب ایرانی و هندی و پیدا کردن نظایر بعضی از آن قصص در آن مآخذ قدیمه که قطعاً بحسب تاریخ تألیف از نسخه عربی الف لیلته قدیمترند و حتی اقدم بر

یکی از کتب بسیار دلکش قرون وسطی که نقل مجالس و مایه تفریح و مطمح هوس محافل بوده و در اغلب ممالک مشرق زمین از هند تا مراکش بشوق و رغبت خوانده میشود کتاب معروف الف لیلته است. این کتاب باغلب زبانهای دنیا ترجمه شده و بعضی حکایات آن در اروپا نیز بین عامه معروف است و گاهی موضوع مثل برای مطالب فی اساس و افسانه است. این کتاب عربی که ظاهراً از قرن چهارم باینطرف در تمام عالم اسلامی شیوع داشته و ترجمه فارسی آن نیز باهنام میرزا عبد اللطیف طسوجی (۱) تبریزی در عهد سلطنت محمد شاه و حکومت بهمن میرزا در تبریز پرداخته شده و در سنه ۱۲۷۲ بطبع رسیده منشأ قدیم و اصل کریم دارد و تحقیق اصل اولی و نشو و نما آن بمرور زمان و تکامل یافتن و شاخ و برگ پیدا کردن این قصص و رسیدن آنها بشکل حالیه کار سهل نبوده است. در این مقاله میخواهیم شمه ای از تحقیقات فحول علما و محققین را که در این باب تحقیقات وافی نموده اند درج کنیم (۲):

اول کسی از محققین علما که در تدقیق اصل و ماهیت این قصه بطریق علمی تتبع و تحقیق نموده استاد بزرگ و مستشرق علامه معروف قرن گذشته سیلویستر دو ساسی (۳) بود که پدر فقه اللغه جدید زبان عربی و مؤسس این شعبه علم بود. مشارالیه در یک مقاله علمی و در دو رساله جداگانه در این باب تحقیقات زیادی کرده و بقدر مقدور آن زمان برون کردن اصل این قصه همت گماشت. مشارالیه ابتدا نسبت الف لیلته را بیک مؤلف رد کرده و ثابت نمود که این قصه بتدریج نشو و نما یافته لکن بدبختانه در اصل و منشأ حقیقی قدیمی قصه علامه مزبور بواسطه عدم ترقی کافی در اطلاعات راجعه باین امور در آن زمان راه خطا پیموده و معتقد بر آن شد که تمام قصه در اعصار اخیره تولد یافته و ابدأ چیزی از منشأ هندی یا ایرانی در آن نیست و آنچه در بعضی کتب قدیمه در این باب آمده است جعلی است. حتی علامه مشارالیه با وجود اطلاع بر آنچه مسعودی در مروج الذهب در این باب صریحاً تکر کرده باز در صحت آن تردید کرده است. مستشرق معروف دیگر هامر پورگستال (۴) اتریشی که معاصر ساسی بود بالعکس صحت قول مسعودی را تصدیق نموده و هندی و ایرانی بودن بعضی اجزای آن کتاب را قبول کرد. ویلیام لین (۵) عالم انگلیسی در اواسط قرن گذشته در ضمن ترجمه قسمتی از الف لیلته بانگلیسی سعی کرد که ثابت کند این کتاب کار یک مؤلف است و در بین سنه ۸۸۰ و ۹۳۱ تألیف شده یعنی قریب چهار صد سال پیش. بعدها علامه شهید دخبویه (۶) و موللر (۷) در این باب تحقیقاتی

(۱) پدر مظفر الملک مرحوم و جد مظفر الملک حالیه.

(۲) ما خلاصه این تحقیقات را از روی فصلی که علامه اوستروپ دانمارکی در دائرة المعارف اسلامی در ماده « الف لیلته و لیلته » نوشته در اینجا شرح میدهم.

(۳) Sylvestre de Sacy

(۴) Hammer Purgstall (۵) William Lane (۶) De Goeje

(۷) A. Müller

چرخ کار را میگرداند و اعمال جنّ و عفريت را اداره میکند نه خود جنّ و نیز مخصوصاً جنّ و عفريت خیلی زیاد تر پيش میآید و اغلب کارها بتوسط آنها صورت داده میشود .

این مایه مصری کتاب که آرا طبقه سوم مواد الف ليله میهاریم و تازه تر از سایر مواد سابق الذکر است علائم مخصوص دیگری هم دارند و مخصوصاً پرزداستان عیاران والواط و اوپاش است . این حکایات درست خواص افسانه‌های مصری را دارند و از سرمشق قصه معروف گنج پادشاه مصر رامپسینیت (۱) که هر دوت آن افسانه را ضبط کرده اقتباس و تقلید شده‌اند مانند آن حکایت الف ليله که مقدم هشتم بسططان بیبرس نقل میکند .

یک قسمت دیگر که تازه ترین اجزاء و طبقات کتاب است از مایه و ماده جدیدی میآید که بر حسب تحقیقات یکی از علما از طرف یک یهودی مصری در قرون اخیر بر آن اضافه و ادخال شده است و در واقع اگرچه آنها را نیز جزو طبقه سوم و از اصل مصری توان شمرد لکن هم تازه ترند و هم دارای حکایات خارق العاده بيمزه و خشن میباشند . بالأخره یک قسمت بزرگی از حکایات است که از هیچ یک از طبقات مزبور نبوده و عبارت است از یک سلسله حکایات متسلسله که بزرگترین این نوع حکایات هستند و اغلب هر کدام از آنها در یک نسخه از کتاب هست و در دیگری نیست یعنی در تمام نسخ موجوده نیستند . باغلب احتمال این قصه‌ها را محض تکمیل عدد هزار و یک حکایت برای هزار و یک شب (که در واقع دراصل هیچ وقت اینقدر زیاد نبوده‌اند و تنها این اسم را داشته‌اند) بعدها داخل کتاب کرده‌اند . از این قبیل است حکایت هفت وزیر (و همچنین ده وزیر و چهل وزیر که از روی آن ساخته شده‌اند) که اصلاً قصه هندی مستقلی بوده‌اند و ربطی باین کتاب نداشته‌اند و قصه کلعاد و شیماس . اصل قصه سندباد بحری مشکوک است چه اگرچه ظاهر آنچنان بنظر میآید که از عهد شکوه و رونق بغداد و بصره است لکن خیلی محتمل است که در اصل یک کتاب جداگانه بوده است . قصه بزرگ عمر بن نعمان و پسران او نیز دراصل از الف ليله نبوده‌است و همچنین قصه سول و شمول . قصه تودد عاقل (که بعدها در اسپانی کتاب بسیار مرغوبی بین عامه شد) و قصه هیکر عاقل از منشأ یهودی هستند . آمدیم بر این مسئله که تحریر و تدوین این کتاب که حالا در دست است یعنی تألیف نسخه معروف در چه زمان بعمل آمده است .

جواب این سؤال بعقیده علمای محقق آنست که این کار در عهد ممالیکه آخری در مصر و مخصوصاً در شهر قاهره انجام گرفته و در یک زبان عوامانه تحریر شده که شباهت بلغت دارجه مصری دارد ولی معهذا آثار بعضی قطعات فصیح که لابد از اصل قدیم است هنوز در طی آن نمایان است . نسخه‌های مختلف الف ليله که در دست است نیز در این باب با هم فرق دارند . یکی از محققین علما سعی کرده که بطور تحقیق مصنف حکایات مصری قسم دوم را معین کند و بعقیده وی این شخص یک یهودی جدید الاسلام بوده است . ولی باید دانست که مصنفین این کتاب در ادوار مختلفه که آرا بقالب تازه ریخته‌اند و نقلانی که پیشه آنها افسانه‌گویی بوده آنقدر

(۱) Rhampsinit کدر واقع همان رامس معروف است .

ظهور اسلام هم هستند بعضی از اجزاء هندی و ایرانی این کتاب شناخته میشود مثلاً در قسمتی از این قصص اسم شاه زمان و شهریار میآید و این نامها ایرانی هستند . قصه دوشاهزاده برادر دیوقائی زندهای آنان و باعث شدن آن بمسافرت شاهزادگان شباهت تامی بقصه هندی « کاتا ساریت ساگارا » دارد که کاملاً متشابه هستند . همچنین سه قصه کوچک سوداگران که بزبان حیوانات ساخته شده باز شبیه بعضی قصص هندی است که اصلشان هنوز موجود است . مخصوصاً حاشیه رفتن از وسط یک حکایت و درج یک حکایت دیگر در ضمن آن (بطریق اشاره و تلمیح بدان حکایت و برسیدن مخاطب که چگونه بوده است آن حکایت) که در این نوع حکایات دیده میشود مخصوصاً سبک هندی است و در افسانه‌های هندی مه‌بهارتا و پنچانترا و ویتالانچا و میسانی و غیره دیده میشود . همچنین سبب عمده سروده شدن قصه‌های الف پيله که بقصد تمدید وقت و مهلت و از امروز بفردا انداختن خطر است نیز در داستان « هفت وزیر » که اصلاً هندی است دیده میشود .

استاد اوستروپ خیلی از حکایات الف ليله را با حکایات هندی یگان یگان مقایسه و شباهت آنها را تدقیق کرده است و از آنجمله در حکایات تاجر و جنّ ، قصه صیاد و جنّ ، حکایت حمّال ، حکایت گوزیشت و قصه سه درویش گدا و سه زن اثر زیادی از سلیقه هندی یافته است . علاوه بر اینها حکایاتی که بودن آنها از اصل هندی و ایرانی قطعی است از این قرار است : قصه اسب جادو (که اسم شاپور و نوروز و مهرجان در آن آمده) و حکایات های حسن بصری و سیف الملوک و قرالزمان باشاهزاده خانم بدور و شاهزاده بدر و شاهزاده خانم جوهر سمندلی و اردشیر و حیوة النفوس .

مایه اصلی کتاب هزار افسانه در میان عربها تغییراتی یافته و چندین طبقه جدید از انساج تازه روی زمینه و متن اصلی بافته شده است . طبقه اولی که روی متن نسج اصلی هندی و ایرانی آمده در بغداد تکون یافته و بیشتر دور اسم هرون الرشید میگردد . بعضی از اینها افسانه محض و جعلی است و برخی دیگر دراصل حکایت تاریخی دیگری بوده‌اند که بقالب جدید ریخته شده‌اند مثلاً مانند حکایت ابو الحسن بر خواب که در کتب دیگر تاریخی آمده . این طبقه دوم که آرا قسمت بغدادی الف ليله توان خواند باز بواسطه تحقیق مندرجات حکایات تشخیص داده میشود و نباید تصور شود که آنچه اسم هرون الرشید در آن آمده از قسمت بغدادی است زیرا که اسم این خلیفه از قرون اولای اسلام شعار عهد مبارک و دوره خوشی قدیم بوده و در افسانه‌ها در هر موقع پيش میآید . یکی از علائم شناختن طبقات مختلفه مداخله جنّ و عفريت است در جریان حکایت . در طبقه بغدادی غالباً این عامل در کار نیست و روش کار طبیعی و متعارفی است نه بطریق خارق عادت در صورتیکه در طبقه هندی و ایرانی و همچنین طبقه مصری از این حکایات جنّ و عفريت کار زیاد دارند ولی باین فرق که در مایه اصلی هند و ایرانی این ارواح مجردة مستقل هستند ولی در مایه مصری که در قرون اخیر داخل الف ليله شده همه جا جنّ باینک طلسمی اداره میشود و فقط دارنده آن طلسم

هدیه اصحاب

سعدی - نظامی عروضی

در سنه ۱۹۱۹ مسیحی مطابق با سنه ۱۳۳۷ مقارن همان اوقاتی که در قصر ورسای^(۱) در نزدیکی پاریس دولی که از جنگ خاناسوز پنج ساله مظفر بیرون آمده بودند شرایط صلح را در ۴۴۰ ماده بشکل کتاب جسیمی در مقابل نمایندگان دول مغلوب مینهادند کتاب دیگری تقریباً بهمان حجم در پاریس منتشر میگردد با اسم «تحقیقاتی در باره سعدی شاعر»^(۲). این مسئله دلیلی است بر آنکه فکر و معنی هم مانند آفتاب عالمتاب در همان خینی هم که در پس حجاب ابرهای تیره و تار مستور است باز در سیر و ترقی بوده و پیوسته در حال نمو و اوج میباشد و حقیقه هم اگر جز این بود و پنجه قهر و حشایه عوالم مادی میتوانست شاخه معرفت و ذوق را یکباره از بیخ و بن برفکند آنانی که دلباخته ترقی و سعادت نوع بشر هستند بگلی نا امید گردیده و جز قبول و توسل بطریقه «نهلیسم» که دنیا و مافیها را نیست و نابود میخواهد چاره ای نداشتند. هاتری ماسه^(۳) نام فرانسوی که دور از اروپا در گوشه ای از افریقا در یکی از مدارس الجزیره سمت معلمی دارد معلوم میشود در همان وقتیکه شرارت دسته ای از اولاد بشر دنیا را عرصه آتش و خون نموده و از منجنیق فلک سنگ فتنه میبارید در هر کجا بوده چه در سنگر میدانهای جنگ و چه در جای دیگر در فکر و کار جمع آوری اکتانی در خصوص سعدی بوده و در آن ایام و انفساه با خیال شاعر شیراز که قرب ششصد و پنجاه سال قبل زندگانی را بدرود گفته خاطر خود را خوش میداشته است.

کتاب مذکور شاهکار تام و تمامی است که آثار تنبج و کاوش بسیار در هر صفحه ای از ۳۴۷ صفحه آن هویدا و آشکار است و اگر چه فاضل مشار الیه در اخطار نامه ای که در اول کتاب خود نوشته با کمال فروتنی مینویسد «مقصود از این مختصر از یک طرف پیدا کردن و یا اقلان تجسس جهات و اسبابی است که سعدی و ادبیات فارسی را مطبوع طبع عامه نموده است. اگر چه امروز از قدر و قیمت ادبیات فارسی اندکی در فرانسه کاسته است و از طرف دیگر مقصود این است سفی نثائم از این شاعر مشهور که بهمان درجه ای که شهرت دارد بهمان اندازه هم معرفت ما در حق او ناقص است یک ترجمه حالی بنویسیم که تا حدی ما را با عهد و زمان او آشنا ساخته و کیفیت صنعت او را با بنمایاند» ولی با وجود این اظهارات و فروتنی مؤلف مشار الیه با کمال جرئت میتوان گفت که تا کنون در باره سعدی چنین کتاب مجموع و مفیدی نوشته نشده است. کتاب مزبور مشتمل بر چهار باب عمده و هر بابی دارای فصول متعدده است.

باب اول در خصوص شخص سعدی و حیات او است و دارای دو فصل است که فصل اول در باب طفولیت و جوانی و سیاحتها و

تغییرات در آن داده و این مجموعه حکایات در دست آنان اینقدر شکلهای مختلف پیدا کرده که مصنف معینی در یک دوره برای آن نمیتوان نشان داد. شکی نیست در اینکه اسم قدیم هزار افسانه در فارسی و الف خرافه بر عربی فقط دلالت بر کثرت افسانهها داشته نه آنکه مقصود از آن اسم واقعاً عدد کامل هزار بوده لکن بعدها که این مجموعه با اسم الف لیل و یا الف لیل و لیل نامیده شد قلالان و مصنفین گمان کرده اند که حقیقه بایستی هزار و یک افسانه در آن بوده باشد و کم و کسر آرا با افسانههای دیگر پر کرده اند و خصوصاً که بواسطه اشتها این افسانه طبعاً خیلی افسانههای دیگر را نیز که یا قصه های متفرقه غیر معروف بوده اند و یا در نسخه های مختلف همین کتاب داخل شده بوده اند در زیر همین عنوان آورده و بان داستان مرغوب بین العالمه چسبانیده اند.

اشعار عربی که در ضمن کتاب آمده بعضی از آنها منسوب بابونواس و ابن المعتز و اسحق موصلی است ولی اغلب اشعار دیگر بدون ذکر قائل بعنوان «قال الشاعر» ذکر شده. ظاهراً اغلب اشعار وارده در الف لیل از زمانهای متأخر است و قدیمی نیستند.

نسخه های موجوده کتاب الف لیل چنانکه بروکلن^(۱) و کریمسکی^(۲) و شوون^(۳) بتفصیل تحقیق کرده اند بر سه طبقه منقسم میشوند یکی نسخه های آسیائی و دو دیگر که تازه ترند مصری. طبقه اول فقط باستانی یک نسخه^(۴) همه ناقص هستند و از وسط و آخر افتاده دارند. دو طبقه دیگر که هر دو از مصر هستند خیلی با هم اختلاف دارند در صورتیکه نسخه های طبقه اول خیلی کمتر با هم اختلاف دارند. الف لیل بخیلی از زبانهای فرنگی ترجمه شده و بهترین چاپ عربی آن هنوز هم همان طبع بولاق است که در سنه ۱۲۵۱ بچاپ رسیده است.

این بود خلاصه مختصری از تحقیقات علامه اوستروپ ولی باید دانست که این شرح مجمل فقط برای اطلاع اجمالی عامه است ورنه طالبین تحقیقات مفصل را لازم است بکتاب خود استاد مشارالیه و رسائل و مقالات تولد که «شوون» بروکلن، «زیبولد» کریمسکی، موللر، دوساسی، دوخویه؛ هامر پورگستال؛ ویلیام لین رجوع نمایند.

اگر چه این کتاب فعلاً یک تدوین و تألیف مصری است ولی چون میدانیم که در آن یک مغز و هسته قدیمی از اصل ایرانی بوده است لهذا جادارد که نظر توجه ادبای ایران بدان معطوف شود. یک نکته دیگر هم بیفایده نیست علاوه شود و آن اینست که در دیباچه قدیم شاهنامه فردوسی اشاره بیک شاعر فارسی زبانی است که این قصه را بنظم آورده بوده است و عین عبارت دیباچه که در ضمن مدح سلطان محمود و میل او بتواریخ ذکر شده از اینقرار است. «..... و شاعری که هزار افسانه تصنیف اوست خدمت وی میکردی.....». اگر این قهره صحیح باشد پس معلوم میشود این افسانهها در قرون اولوی اسلام و حتی در اوایل قرن چهارم نظماً (یا نثرأ) بفارسی آورده شده بوده است.

(۱) Versailles

(۲) Essai sur le Poete Saadi, Paris, 1919. این کتاب بزبان فرانسوی است.

(۳) Henri Massé

(۱) Brokman (۲) Krimsky (۳) Chauvin

(۴) تنها نسخه کامل که ظاهراً اصلاً از بغداد است فعلاً در پاریس است.

چنانکه روکرت (۱) شاعر آلمانی و باریبه دومینار (۲) مستشرق فرانسوی که هر دو در باره سعدی دارای تحقیقات و تتبعاتی هستند یک قسمت از مسافرت‌های را که سعدی در باره خود حکایت نموده است شبیه پذیر دانسته‌اند و حقیقه نیز در اینکه بعضی از تفصیلاتی که سعدی در باره مسافرت‌های خود ذکر نموده بکلی مجعول و ساختگی است جای تردید نمیباشد ولی معیناً چون دلیل قطعی در دست نیست نمیتوان بکلی منکر خود مسافرت‌های مزبور شد. چنانکه مثلاً راجع بسفر هندوستان باغلب احتمال واقعه‌ای را که در بتخانه‌ای رخ داده بوده بطور اغراق حکایت نموده ولی نمیتوان ادعا نمود که وی اصلاً بتخانه مزبور را ندیده و این واقعه را کآن لم یکن انگاشت چه اولاً در آن زمان مدتها بود که روابط و رفت و آمد باهند بطور منظم بر قرار بود چنانکه ابن خردادبه از جغرافیایین عرب که کتاب «المسالک و الممالک» خود را در اوایل قرن سوم (۳) نوشته در باب جاده مسافرت بهند که تجار یهودی معروف به «راذاتبه» همیشه از آن راه بهند میرفته‌اند و معروف بوده است تفصیلاتی در کتاب خود ذکر نموده است که از آن بخوبی دیده میشود که چهار قرن قبل از زمان سعدی راه رفت و آمد بهند مفتوح بوده است. پس از آن هم در سنه ۳۰۴ مسعودی بشخصه بهند سیاحت نموده است و جای تعجب است که باریبه دومینار که کتاب مسعودی موسوم به «مروج الذهب» را ترجمه نموده در مقدمه خود بر آن کتاب بدون تردید و ایرادی تفصیلات مسافرت مسعودی را بهند قبول نموده بدون آنکه دلیل و اضحی در دست داشته باشد سیاحت سعدی را بهند مورد شک و شبهه قرار میدهد.

تالیفات سعدی و طبع آنها

(مقتبس از باب اول، فصل دوم)

تالیفات سعدی دو جلد کتابی را تشکیل میدهد که در کلکته بطبع رسیده و چنانکه عموماً مشهور و مقبول است علی بن احمد بن ابی بکر بیستون آنها را بدین لباس کنونی در آورده است. مشارالیه که حتی اسمش هم بطور تحقیق معلوم نگردیده که همینطور است یانه. سی و پنج سال پس از وفات سعدی در صدد جمع و ترتیب تالیفات سعدی بر آمد و بموجب مقدمه‌ای که در اول دیوان سعدی نوشته در سنه ۷۲۶ غزلیات سعدی را بترتیب حروف تهجی در آورده و در این امر حروف فرد اول غزل را در نظر گرفته بود ولی نه سال بعد این ترتیب را بهمزد و حروف آخر غزل را مبنی قرار داد.

کلیات سعدی اولین بار بدست‌یاری یک نفر انگلیسی هارینگتون (۴) نام و شخص دیگری موسوم به مولوی محمد رشید در سنه ۱۲۰۵ - ۱۲۰۹

Rückert: Verse aus dem Gulistan (T. VII de la Zeitschrift (۱) für vergleichende Literaturgeschichte, 1834).

Barbier de Meynard: Boustan, Paris 1880. (۲)

(۳) ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله ابن خردادبه کتاب خود را در بین سنه ۲۳۰ و ۲۴۳ تالیف نموده است [مترجم].

J. H. Harington (۴)

پیری و وفات سعدی است با تمام تفصیلات تاریخی آن عهد و فصل دوم در باب تالیفات سعدی و نسخ خطی قدیمی موجوده از تالیفات مزبوره. باب دوم راجع است بافکار و عقاید سعدی در آنچه مربوط بهیئت اجتماعی و نوع بشر و خدا میباشد و در حقیقت تحقیق کاملی از عقاید اخلاقی و مذهبی سعدی است.

باب سوم در چهار فصل راجع است بصنعت شاعری و نویسندگی سعدی. پس از سه باب مزبور مؤلف بعنوان تلخیص ایواب سه گانه فصل مخصوصی هم در باره شکل و شمایل سعدی و درجه معرفت و مراتب معلومات او و نفوذ او در ادبیات فارسی و مشرقی و کیفیت شهرت او در فرنگستان و شباهت افکار و عقاید او باشاعر رومی مشهور موسوم به هوراس (۱) در این کتاب آورده است و این صفحات اخیراً میتوان از مفید ترین قسمتهای کتاب مزبور بشمار آورد.

باب چهارم بطور انحصار راجع است بتراجم احوال شرقی و غربی درباره سعدی و کلیات سعدی و قسمتهای مختلفه آن که هر کدام تا بحال چند بار بطبع رسیده و چند مرتبه بزبانهای خارجه ترجمه و تفسیر شده است. و بالأخره قسمت آخر این باب راجع است بنویسندگان و شعرای فرنگی قدیمی که کتب سعدی را خوانده و در نوشتههای خود از کلمات و سخنان سعدی آورده‌اند.

اینک از هر کدام از ابواب چهارگانه این کتاب عالی محض نمونه قطعاتی ترجمه نموده و بنظر خواننده‌گان خود میرسانیم که از این بوستان ری چشیده و از این گلستان ورقی برده باشند:

سیاحت‌های سعدی

(مقتبس از باب اول)

سعدی به کجاها سیاحت نموده؟ کنجکوی ذاتی وی و اتفاقات روزگار سعدی را بکدام گوشه‌های دنیا کشانید؟ ما از دروازه شیراز عقب سعدی افتاده و سعی خواهیم نمود که از روی اشارات مبهم و مختصری که خود شاعر در طی تخریرات خود راجع بمسافرت‌های خویش نموده خط و سیر و گردش پیچ در پیچ این رونده خوشه چین را از ابتدا تا انتها بدست آوریم.

سعدی در نوشتههای خود مکرراً از آسیای مرکزی و هندوستان و سوریه و مصر و عربستان و حبشه و بلاد مغرب سخن میراند ولی اشارات مزبوره چنان در هم و برهم است که بهیچوجه نمیتوان استنباط نمود که شاعر شیراز بچه ترتیبی در این ممالک مسافرت نموده است و فقط از روی قراین و در سایه معرفت و تحقیق وقایع تاریخی آن عهد شاید بتوان ترتیب سیاحت سعدی را در ممالک مختلفه معین نمود اگرچه گاهی اصلاً سیاحت وی ببعضی از ممالک مزبوره و مخصوصاً هند در نظر بعضی از محققین با حقیقت و راستی مطابقت نموده و آنانرا بشک و شبهه انداخته است.

خود از نثر و نظم کلامی از سعدی آورده‌اند ذکر نموده و عین قطعات مزبور را نیز نقل نموده است و از جمله چند نفر ذیل را نام می‌بریم :
 لافوتین (۱) فرانسوی، ولتر (۲) فرانسوی، گوته (۳) آلمانی، ویکتور هوگو (۴) فرانسوی، بالزاک (۵) و مویسه (۶) فرانسوی.

این بود مختصری در باره کتاب « تحقیقاتی درباره سعدی شاعر » و طالبین باید بخود کتاب رجوع نمایند. نگارنده مصمم بود مفصل تر نویسد و از این بوستان هدیه اصحاب را دامنی پر کند ولی بیش از این مقدور نگردید چه بوی گلش چنان مست نمود که دامنش از دست برفت!

* *

دیگر از کتب عالی مفیدی که در این اواخر

چهار مقاله نظامی عروضی

بمعنی رسیده ترجمه انگلیسی « چهار مقاله » تألیف

نظامی عروضی است که بواسطه نشر عالمانه متن فارسی آن

از طرف جناب میرزا محمد خان قزوینی معروف ارباب معرفت میباشد و محتاج معرفی نیست. این ترجمه از پرتو همت خستگی ناپذیر استاد برون انگلیسی است که صیت شهرت و ایران دوستی ایشان بگوش هر ایرانی رسیده و در خود روزنامه کاوه هم مکرر ذکر خیر جناب ایشان شده است.

استاد معظم له سابقاً در سنه ۱۳۱۷ کتاب مزبور را بترجمه رسانده و در مجله « روزنامه انجمن همایونی آسیائی » منتشر ساخته بودند ولی بعدها که نسخه قدیمی متمیزی از کتاب مزبور در کتابخانه عاشر افندی در اسلامبول بدست آمد که در سنه ۸۳۵ که تقریباً ۲۸۵ سال پس از تألیف خود کتاب چهار مقاله (حدود سنه ۵۵۰) میشود در هرات نوشته شده بود و استاد فاضل آقا میرزا محمد خان قزوینی با استفاده از این نسخه نفیس چهار مقاله را بطور کامل تصحیح و طبع نموده و حواشی بسیار مفید بر آن نوشته‌اند و کتاب مزبور در سنه ۱۳۲۷ در هلاند بطبع رسید لهذا استاد برون لازم دانستند که ترجمه قدیمی خود را از روی طبع جدید کتاب و حواشی عالمانه آقا میرزا محمد خان تکمیل نموده و بطبع برسانند و خیال دیگری هم که مؤید قصد ایشان در این امر گردید معلوماتی بود که در ضمن تألیف کتاب « طب عربی » که در شماره ۸ کاوه امسال ذکر و تقریظ آن مفصلاً رفته استاد معظم له بدست آورده بودند و در طبع ثانوی ترجمه « چهار مقاله » که موضوع این سطور است در موقع خود بکار برده‌اند.

ترجمه جدید « چهار مقاله » در جزو سلسله انتشاراتی که از عایدات اوقاف گیب بطبع میرسد در لندن بچاپ رسیده است. خداوند امثال اینگونه اشخاص کریم را زیاد نماید که

« کف و مغزشان کان نور است و دانش بر آنها سزد از دو گیتی ستایش ! »

V. Hugo (۴) Goethe (۳) Voltaire (۲) La Fontaine (۱)

A. de Musset (۶) Balsac (۵)

در دو جلد بخط نستعلیق در کلکته بطبع رسید. این کلیات سعدی بچاپ کلکته علاوه بر « رسالات » و « گلستان » و « بوستان » و « پندنامه » دارای ۲۲ قصیده عربی، ۳۹ قصیده فارسی، ۱۴ قطعه ملامت، ۴۰۰ غزل طیبات، ۱۹۳ غزل بدایع، ۶۳ غزل خواتیم، ۳۵ غزلیات قدیم، ۴۳ قطعه خیثات، ۳۰ رباعیات و ۴۴ مفردات است و بهترین چابی است که تا کنون از کلیات سعدی در دست است. پس از آن (تا موقع تألیف کتابی که موضوع این مقاله است) بیست بار دیگر کلیات سعدی بچاپ رسیده است: هشت بار در بمبئی، چهار بار در طهران، سه بار در تبریز، دو بار در کلکته، یک بار در لکنهو، یک بار در دهلی، یک بار هم در خانیپور (۱) از بلاد هند.

در خود ایران اولین باری که کلیات سعدی بچاپ رسیده در سنه ۱۲۵۷ است در تبریز یعنی قریب پنجاه سال پس از آنکه در هندوستان بطبع رسیده بود.

گلستان مدتها قبل از کلیات بطبع رسیده است و اولین بار که بچاپ رسیده در سنه ۱۰۶۱ است که زورژ ژنتس (۲) نام آنرا (بخط نسخ) با ترجمه لاتینی آن در آمستردام (از بلاد هولاند) بچاپ رسانده است ولی نکته نفیس آنست که گلستان را هفده سال قبل از آن در سنه ۱۰۴۳ مایلز (۳) نامی زبان فرانسوی ترجمه نموده و در پاریس ترجمه مزبور را بطبع رسانده بوده است. در خود ایران گلستان یکصد و هفتاد و سه سال پس از آنکه در فرنگستان بچاپ رسیده بود روی طبع دید و اولین بار در تبریز در سنه ۱۲۴۰ یعنی هفده سال قبل از آنکه کلیات در همانجا بطبع برسد چاپ شد. ولی قبل از آنکه در ایران طبع شود چندین بار در کلکته بچاپ رسیده بود و تا موقع تألیف کتابی که موضوع این مقاله است گلستان روی هم رفته ۷۲ دفعه بچاپ رسیده و ۵۵ مرتبه بالسنه مختلفه ترجمه شده بوده است.

بوستان یکصد و هفتاد و سه سال بعد از گلستان بطبع رسیده یعنی در سنه ۱۲۳۹ در کلکته ولی مدت مدیدی قبل از آنکه بچاپ برسد بزبانهای فرنگی ترجمه شده بوده است و اولین بار که ترجمه شده ظاهراً در اواخر قرن یازدهم بوده که توماس هید (۴) نامی آنرا بلاتینی ترجمه نموده بوده است ولی این ترجمه بچاپ نرسیده و اولین ترجمه ای که از بوستان بچاپ رسیده زبان هولاندی بوده که در سنه ۱۰۹۹ در آمستردام بطبع رسیده است. در خود ایران بوستان اولین بار در سنه ۱۲۴۷ در تبریز بطبع رسیده و تا موقع تألیف کتابی که موضوع این مقاله است روی هم رفته ۳۴ بار چاپ و ۱۷ بار بالسنه مختلفه ترجمه شده بوده است.

فصل چهارم از باب سوم هم که راجع ببعضی ایرادات عروضی است در حق سعدی مخصوصاً از صفحات خواندنی این کتاب است.

در فصل آخر کتاب مؤلف اسم نوزده نفر از شعرا و نویسندگان مشهور فرنگی را که در سه قرن اخیر میزیسته و هر کدام در نوشتههای

Th. Hyde (۴) Malezair (۳) Georges Gentes (۲) Cawnpoor (۱)

اوضاع پستخانه ایران

از اداره مرکزی پست ایران دو نسخه کتابچه یکی بفراسی و دیگری بزبان فرانسه باده اداره کاوه رسیده. هر دو رساله عین هم یعنی یکی ترجمه دیگری است و مشتمل است بر تاریخ مختصر پستخانه و چاپارخانه در ایران و احصائیات سابق و حالیه آن اداره. این رساله خیلی مرتب و منظم و با ارقام و تاریخ و اعداد و بدون حشو و زواید عبارت بردازی نوشته شده (۱) و پس از آنکه شرحی از تاریخ اداره پست در ایران درج کرده ترقی آن اداره را از ۲۰ سال باین طرف نشان میدهد و مقصود عمده توضیح نظم و ترتیب و ترقی است که مأمورین بلژیکی در این اداره بوجود آورده اند. بنده بر مندرجات این رساله قبل از سنه ۱۳۲۰ در ایران نود و پنج دفتر پست بوده که قریب هزار و ششصد فرسخ شعبه های پستی آن توسعه داشت و عایدات خرج دررفته آن منتهای بسالی صد هزار تومان میرسید و فقط چهار پستخانه معاملات با خارجه را متصدی بود. در عرض ۲۰ سال اداره بلژیکی امروز بدانجا رسیده که عدده پستخانها به ۲۲۰ و مسافت طرق پستی ۲۸۴۰ فرسخ و دفاتر میادله با خارجه به ۲۰ بالغ شده. سابقاً هفته ای یک پست میرفت و حالا هفته ای شش پست میرود. در سال گذشته چهل هزار نفر با پست سفر کرده اند. در ۲۰ سال قبل عدده مکاتیب پستی بسه کرور بالغ میشد و سال پیش از جنگ اروپائی از ده کرور تجاوز کرده بوده است.

چیزیکه بدبختانه باکمال وضوح در جدولهای احصائیه ۲۰ سال آخری دیده میشود آنست که نظم و امنیت راهها در ایران بعد از مشروطیت مفقود شده و بجز درسه سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ که قراسورانی در زیر اداره صاحبمنصبان سوئدی قوامی گرفته بود در بقیه این مدت غارت و سرقت پستها بدرجه موحش رسیده است و عدده پستهای بسرقت رفته در هر سال از ۴۰ تا ۱۵۸ فقره و غراماتی که اداره پست تأدیه کرده از ۲۸۵۰ تا ۲۲۶۱۳ تومان بوده است.

از اعتراضاتیکه در جرائد ایران از طرف بعضی مخالفین مأمورین بلژیکی بر ضد آنها نشر شده بوده و این رساله برد آنها میکوشد اطلاع ندارم. اگر مقصود از این ایرادگیریها خارج شدن اداره پست از دست مأمورین فرنگی و اقتادن آن بحال هرج و مرج قدیمی است باید آرزو کرد که قوت کافی از اصلاح خواهان در ایران پیدا شود که پشتیان مستشاران فرنگی شده و آنها را از شر دسایس علاقه مندان در هرج و مرج که سابقاً از راه مذهبی و نجاست فرنگیها و عمّامه گذاشتن فلان فرنگی باصلاحات و مأمورین خارجی ایران حمله میکردند و حالا در زیر لوای وطن پرستی کاذب کلاه فرنگی و «تأثیر سحرآمیز آن را در اصلاحات» مسخره میکنند حفظ نمایند ورنه اگر بعضی از این مأمورین فرنگی خطائی دارند و

(۱) عبارت رساله ساده و بی تکلف است لکن بدبختانه عبارات غریبی از قبیل «عرض اندام» و «وضعیات» و غیره انشای فارسی آنرا معیوب نموده.

مقصود اصلاح آنست از طریق انتقاد معقول و منطقی که آن مطلب دیگری است و مارا در آنچه از جزئیات آن مستحضر نیستیم حرفی نیست.

اگر هموطنان ما حقیقتاً و قدر دانی از خدمات و زحمات مستخدمین فرنگی در ایران نکنند و محبت و نوازش لازم درباره این مأمورین اصلاح و تمدن بعمل نیآورند دیگر کسی بقصد خدمت بایران قبول مأموریت دولت ایران را نمیکند. باید همیشه در نظر گرفت که این اشخاص باهمت مملکت آباد و راحت خود را گذاشته و بمملکت ما که اسباب خوشی و تمتع از زندگی در آن کم است میآیند و ماراست که از ایشان مهمانوازی و قدر دانی نمائیم.

مشاهیر شعرای ایران

فردوسی

— ۷ —

در شماره گذشته از نسخه اول و دوم شاهنامه که بحسب حدس ما یکی در سنه ۳۸۴ و دیگری در سنه ۳۸۹ باختتام رسیده سخن رفت و اینک در این شماره حسب الوعد بشرح کیفیت و تاریخ تألیف نسخه سوم که نسخه اخیر باشد یعنی همان نسخه معروف که در دست است و بنام سلطان محمود غزنوی پرداخته شده می پردازیم:

پیش از آنکه بموضوع این مقاله که تفصیل تألیف نسخه اخیر شاهنامه و تحقیقات راجعه بتاریخ تألیف آن نسخه و نسخه های سابق را شامل است بگذریم لازم میدانیم که خطای فاحشی را که در اشعاری که از روی یک نسخه خطی شاهنامه محفوظ در لندن راجع بخاتم کتاب و تقدیم آن بابو بکر خان لنجانی در شماره گذشته درج شد واقع گردیده اصلاح کنیم و آن این است که یک بیت از آن اشعار که اصل محل شاهد عمده بود یعنی شامل تاریخ ختم شاهنامه است سهواً از قلم افتاده. بیت مذکور که پس از بیت سوم میآید چنین است: «اگر سال نیز آرزو آمدست نهم سال و هشتاد باسعید است» و نیز باین نکته اشاره لازم است که علاوه بر سستی اشعار مزبور که باعث شبهه در صحت نسبت آنها بفردوسی میشود یک قرینه دیگری نیز این نسبت را ضعیف میکند و آن عدم مطابقت تاریخ عربی آن با تاریخ ایرانی است چه در آن اشعار تاریخ ختم نسخه ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ و روز آسان (روز بیست و هفتم) از ماه بهمن ذکر شده در صورتیکه این دو تاریخ با هم وفق نمیدهند و ۲۵ محرم آن سال مطابق روز بهمن (روز دوم) از بهمن ماه بوده و روز آسان از همان ماه مطابق ۲۰ ماه صفر میشود.

نسخه کامل شاهنامه که بنام سلطان محمود غزنوی پرداخته شده نسخه ایست که غالباً در دستها است.

علامات و قرائنی در دست است که این نسخه در طوس پرداخته شده (۱) و این نسخه بنا بر آنچه در خاتمه آن ذکر شده در سنه ۴۰۰ بانجام رسیده (۲) لکن بطور یقین نمیشود گفت که آن نسخه اخیر بوده زیرا که اولاً بعضی اشعار در همین

(۱) مثلاً مدح امیر نصر بن سبکتکین فرما نقرمای خراسان و ارسلان جاذب حاکم طوس که از سنه ۳۸۹ باینطرف اولی حاکم طوس و دومی سه سالار خراسان بود و همچنین این بیت شاهنامه که گوید: «همه شهر بامن بدین یاورند اگر چند بدین و بدگوهرند» که تا او بخت کی بر نشست.....
(۲) خود فردوسی گوید «ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار»

شاید با قحطی هولناکی که بقول عتبی در سنه ۴۰۱ تا ۴۰۲ در خراسان رخ بنمود مناسبتی داشته باشد (۱).

تحقیقات راجعه

بتاریخ تالیف نسخه های شاهنامه و مدارج عمر فردوسی

چنانکه گفتیم فردوسی خیلی پیش از استیلای غزنویان بخراسان بنظم شاهنامه دست زده بود (۲) و چنانکه از قول خود او مستفاد میشود مدتهای مدید پیش از جلوس سلطان محمود وی مشغول نظم بوده ولی منتشر نمیکرد (۳) و در پی یک حامی و امیر بزرگ بود که بوی تقدیم کند و مخصوصاً زحمت سی ساله و سی و پنجساله که از آن حرف میزند نیز اثبات میکند که خیلی وقت پیش از جلوس محمود که پدرش سبکتگین در سنه ۳۸۷ مرد و وی ابتدا در سنه ۳۸۹ امیر مستقل شد فردوسی

(۱) در اواخر شاهنامه در ضمن حکایت کشته شدن یزدگرد گوید: تگرگ آمد امسال برسان مرگ مرا مرگ بهتر بدی زان تگرگ * در هیزم و گندم و کوسفند بیست این بر آورده چرخ بلند * و نیز پس از داستان وفات اسکندر در موقع شکایت از روزگار و ستایش سلطان محمود گوید: «گذشته ز شوال ده با چهار یکی آفرین باد بر شهریار * از این مژده دادند بهر خراج که فرمان بد از شاه با فر و تاج * که سالی خراجی نخواهد زیش ز دیندار و بیدار و از فردکش * بدین عهد نوشیروان تازه شد همه کار بر دیگر اندازه شد * بین بدین داد و نیکی گمان که او خلعتی یابد از آسمان * ندارد کسی بخوار فال مرا کجا بشرد ماه و سال مرا * از این نامه شاه دشمن گداز که بادا همه ساله بر تخت ناز * همه مردم از خانه ها شد بدشت نپایش همی زاسمان بر گذشت * که جاوید بادا سر تا جدار خجسته بر او گردش روزگار * ۱۴ شوال سنه ۴۰۱ مطابق با ۶ جوزا یعنی اواخر بهار میشود که موقع شدت قحطی بوده و عتبی گوید که سلطان حکم کرد که انبارهای دولتی را در همه شهرها گشوده و غله مردم بدهند و بدین سبب اندکی تخفیف حاصل شد و «آنسال با آنحال باخر رسید و غلات سه اثنین و اربعمائه در رسید» سنه ۴۰۲ هجری در اواخر برج اسد شروع میشود.

(۲) دلایل این فقره خیلی زیاد است و مخصوصاً اینکه در دیباچه یوسف و زلیخا گوید: «که یک نیمه از عمر خود کم کم جهانی پر از نام رستم کم» قرینه آنست که اولاً وی پیش از نظم قصه یوسف و زلیخا مدت مدیدی که از آن به «یک نیمه از عمر خود» تعبیر میکند بنظم شاهنامه اشتغال داشته و ثانیاً آنکه شاهنامه وی و یا اقلداستان رستم و سرگذشت وی از نظم او اشتها تمام داشته و نقل مجالس بوده است اگر چه این فقره با مضمون بیت «نهان بد زکیوان و خورشید و ماه» مابیت دارد.

(۳) بعد از درج گشتاسب نامه دقیقی در شاهنامه گوید: «چو این نامه افتاد در دست من بگامی گراینده شد شست من * من این نامه فرخ کریم بقال همی رنج بردم به بسیار سال * ندیدم سر افزا ز بخشنده بگامه کیان بر درخشنده * هم این سخن بردل آسان نبود جز از خامشی هیچ درمان نبود * یکی باغ دیدم سراسر درخت نشسته مردم نیک بخت * بجائی نبود ایچ پیدا درش جز از نام شاهی نبود افرش * که اندر خود باغ بایستی اگر نیک بودی باشیستی * سخن را نگهداشتم سال بیست بد ان تاسزاوار این گنج کیست * جهاندار محمود بافر وجود که اورا کند ماه و کیوان سجود * پیامد نشست از بر تخت داد جهاندار چون او ندارد بیاد» و نیز در آخر توقعات نوشیروان گوید «همی گفتم این نامه را چندگاه نهان بد زکیوان و خورشید و ماه * چو تاج سخن نام محمود گشت نپایش بافاق موجود گشت» و نیز در داستان پادشاهی کیخسرو گوید «به ییوستم من این نامه باستان پستدیه از دفتر راستان * ندیدم جهاندار بخشنده بگامه کیان بر درخشنده * همی داشتم تا که آمد پدید جوادی که جودش نخواهد کلید»

شاهنامه دیده میشود که ظاهراً بعد از پیشنهاد کردن به محمود غزنوی و مایوسی از او گفته شده مثلاً در آغاز داستان خسرو پرویز گوید «چنین شهریاری و بخشنده بگیتی ز شاهان درخشنده * نکرد اندر این داستانها نگاه زبده گوی و بخت بد آمد گناه * حسد برد بد گوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من» که دلیل بر آنست که پس از سر خوردن از محمود غزنوی بطور شکایت گفته (۱) و حتی متوسل بشفاعت سالار محمود (که ظاهراً مقصود امیر نصر است) (۲) برای جلب خاطر محمود شده و بلافاصله در ذیل ابیات فوق گوید «..... چو سالار شاه این سخنهای نغز بخواند بیند بیا کیزه مغز * ز گنجش من ایدر شوم شادمان کراو دور بادا بد بدگمان * وز آن پس کند یاد بر شهر یار مگر تخم رنج من آید بیار * که جاوید باد افسر و تخت او ز خورشید تا بنده تر بخت او» (۳). علاوه بر این اگر روایت سعایت وزیر خواجه احمد بن حسن میبندی در باره فردوسی و باعث شدن وی بنا کاهی فردوسی پیش سلطان صحیح باشد (چنانکه بنظر هم صحیح میآید بد لایلی که خواهد آمد) چون وزیر مزبور بعد از عزل ابو العباس فضل بن احمد اسفرائینی از وزارت که در حدود سنه ۴۰۲ واقع شد بوزارت رسید لهذا باید تقدیم شاهنامه بسطان نیز بعد از این تاریخ بوده باشد (۴) و نیز بعضی اشارات در شاهنامه به قحطی و گرانی و آمدن تگرگ و بخشیدن خراج یکساله بر عایا از جانب سلطان آمده که

(۱) اینها هم در صورتی است که این اشعار جزو اصلی شاهنامه بوده باشند و نه اگر در هجوتامه بوده و بعد از کدورت خاطر شاعر از سلطان در مواقع مختلف شاهنامه بتفاریق و قطعات گنجانیده شده است (چنانکه نولدکه تصور میکند) در آنصورت این دلیل ضعیف خواهد شد. — در بعضی فقرات متن شاهنامه نیز بکنایه واضح و اشاره ابلغ من التصريح از سلطان محمود بدگویی کرده چنانکه در ضمن داستان استیلای اعراب بر ایران گوید: «..... شود بنده بیهتر شهر یار تزداد و بزرگی نیاید بکار * از ایران و از ترک و از تازیان تزدادی پدید آید اندر میان * نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بگردار بازی بود * همه گنجهها زیر دا من نهند بکوشند و کوشش بدشمن دهند * زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش * جو بسیار از این داستان بگذرد کسی سوی آزادگان ننگرد *» و این فقره قرینه آن تواند شد که فردوسی پس از رنجش از سلطان باز دستی در شاهنامه برده است.

(۲) در زمان ساسانیان و اوائل غزنویان حاکم خراسان را سهسالار و سالار میگفتند. عتبی در تاریخ مینی گوید «در ایام سالاری سلطان در خراسان». امیر نصر بن سبکتگین محب اهل علم و شعرا بوده و مخصوصاً وی تعالی را بتألیف کتاب تاریخ ایران موسوم به «غُرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم» تشویق کرده و عنصری را نیز وی در دربار محمود غزنوی معرفی نمود.

(۳) این ابیات در ترتیب حالی شاهنامه در ضمن قصه خسرو پرویز آمده و بدینقرار ممکن است از مضمون ابیات اخیر اینطور تصور شود که مقصود آن بوده که امیر نصر فردوسی را بسطان معرفی بکند و این مقصود هم حاصل شده و عاقبت سلطان او را بزنه خواسته لکن اگر ابیات اخیر با ابیات اولی واقعاً پشت هم بوده اند در این صورت جز از این نمیتوان تصور کرد که پس از کارگر شدن کید حساد و اعراض سلطان از توجه بشاهنامه این اشعار گفته شده و در طی کتاب گنجانیده شده اند.

(۴) مگر آنکه سعایت میبندی پیش از وزارتش و در زمان صاحب دیوانی (وزارت رسائل) وی بوده باشد.

بنظم آن تشویق کرده. پر از جنگ بودن خراسان و اشتغال نایره فتنه‌ها در آن سامان هم بیشتر بعد از سنه ۳۷۱ تا ۳۷۴ و از سنه ۳۸۰ تا ۳۸۵ بوده است (۱).

موهل (۲) در مقدمه خودش بشاهنامه که طبع کرده از دو فقره شعر فردوسی در شاهنامه حدس زده که فردوسی در سنه ۴۰۰ که شاهنامه را ختم کرده ۷۱ ساله بوده بدینقرار که فردوسی گوید «بدانگه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت * خروشی شنیدم زگیتی بلند که اندیشه شد پیرومن بی‌گرند * که ای نامداران گرد نکشان که جست از فریدون فرخ نشان * فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد * از آن پس که گوشت شنید آخروش نخواهم نهادن با آواز گوش * بیوسم این نامه بر نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی» و در خاتمه شاهنامه هم این بیت آمده «چو سال اندر آمد بهفتاد و یک همی زیر شعر اندر آمد فلک» پس موهل چنان نتیجه گرفته که فردوسی در سنه ۴۰۰ هفتاد و یکساله و در سنه ۳۸۷ که مصادف وفات سبکتگین و رسیدن سلطنت به محمود است ۵۸ ساله بوده است.

این حساب بسیار معقول و هوشیارانه است ولی با بیت راجع بهفتاد و شش سالگی که ذکرش گذشت و ابیات دیگر مشعر بر نزدیکی عمر وی بهشتاد سالگی نمی‌سازد (۳) و همچنین منافی با شکایت فردوسی از پیری زیاد در مقدمه یوسف و زلیخا است که چنانکه کفتم پیش از سنه ۳۸۶ تألیف شده (۴).

(۱) چنانکه سابقاً اشاره شد ممکن است و بلکه محتمل که فردوسی پیش از بدست آوردن نسخه شاهنامه ابو منصور بعضی داستانهای ایران را از زوی مآخذ دیگر نظم کرده بوده است مثلاً داستان رستم و اسفندیار را که در بعضی مآخذ گفته شده آن قدیمترین نسخه شاهنامه است که نظم شده و قصه مرگ رستم را نقل از آزاد سرو و بعدها آن قطعات منظومه را داخل شاهنامه خود کرده. بهر حال قریب یقین است که وی شاهنامه را برترتیب منظم و متوالی از اول تا آخر نظم نکرده و قصه‌ها و داستانهای مختلف را جدا جدا بنظم آورده بوده است.

(۲) Jules Mohle که شاهنامه را در سنه ۱۸۳۸ میلادی در هفت مجلد بزرگ با ترجمه فرانسوی چاپ کرده.

(۳) مگر آنکه فرض شود که این ابیات چند سال بعد از ختم نسخه یعنی پس از سنه ۴۰۰ گفته شده.

(۴) در مقدمه کتاب یوسف و زلیخا گوید: «بدان خاک شمشاد بوی نخست کون بیکران سوسن تازه رست * زمین گیتی بدزدید مشک بجایش پراکند کافور خشک * اگرچه ستاره بی‌آهو بود میان شب تیره نیکو بود * مراسب گذشت و ستاره بماند دل من ز پیری و چاره بماند * زمین تافته بددل روزگار که از من نیامد همی خوب کار * مگر خورد سوگند با دلفروز که بنمایش من ستاره بروز * کون خورده سوگند او راست بود که روشن ستاره بروزم نمود * درختم بد آغاز آراسته چو گنج شهبان باشد از خواسته * بر آمد ز ناگاه باز سفید گسستند زانغانم از جان امید * بدانگونه پیران شدند از برم که تاریخ شد هر دو چشم و سرم * برآمد سبک باز گستاخ وار تو گیتی کسی کرده بودش نظار * زمانی همی گشت از افزای باغ سر انجام بنشست بر جای زاغ * نه بنشستی کش بریدن بود نه بیوستی کش بریدن شود * گمان کرده بودم که این تند باز بائید زاغ آمد اینجا فراز * کش بریدن شود * گمان کرده بودم که این تند باز بائید زاغ آمد اینجا فراز *

[بجای حاشیه در صفحه بعد]

مشغول نظم کتاب بوده (۱) لکن چنانکه گذشت نه تنها روایات و اخبارات متفرقه زیادی که در این باب در دست است مخالف هم و پر از افسانه هستند بلکه اقوال خود فردوسی را در مواقع مختلفه از شاهنامه و یوسف و زلیخا نمیشود درست با هم وفق داد و از اینجهت تعیین تاریخ دقیق شروع ابتداء و ختم انتهائی شاهنامه و زمان ختم نسخه‌های متعدد آن خیلی دشوار است و همچنین است تعیین توافق این دوره‌های مختلف بادوار مختلف عمر وی. این فقره مخصوصاً بواسطه اختلاط فوق العاده و زبر و روشن شدن ترتیب اجزاء و اشعار شاهنامه و اختلاف زیاد نسخه‌ها و دخل و تصرف نساخ و مزج و ترکیب نسخه‌های اصلی مؤلف با هم پیش آمده و از اوایل امر بی ترتیب شده و چاره آن کشف شدن یک نسخه خیلی قدیم است که قریب بعهد مؤلف نوشته شده باشد مثلاً در صورتیکه در ضمن حکایت جنگ کیخسرو و فراسیاب عمر خود را شصت و شش میخواند (بنا بر ترتیب معروف حالیه در جلد دوم) در اواخر ایام شاپور و هم در حکایت جلوس بهرام خود را ۶۳ ساله مینامد و در ولیعهد کردن نوشیروان هرمز را (جلد چهارم) خود را ۶۱ ساله میشارد و هکذا چندین اختلافات و تناقضات دیگر راجع به ترتیب کتاب. همچنین بموجب حساب زحمت ۳۰ ساله و ۳۵ ساله در موقع ختم نسخه اخیر که مصادف سنه ۴۰۰ بوده (۲) و هم بحساب آنکه در موقع پادشاهی محمود غزنوی بیست سال بود که فردوسی شاهنامه را نظم میکرده لازم میآید که وی پیش از سنه ۳۷۰ بنظم کتاب شروع کرده باشد (۳) در صورتیکه از مقدمه خود فردوسی بشاهنامه چنان برمیآید که پس از وفات دقیقی وی مدتها در پی تحصیل نسخه کتاب شاهنامه بوده و چون «زمانه سراسر پر از جنگ بود» «بر اینگونه یکچند» بگذاشته و «سخن را تهفته» داشته تا آنکه بعدها رفیق و همشهری وی آن نسخه را برای او آورده و

(۱) بقرینه بی‌بی که در شکایت از پیری خود در شصت سالگی گوید «درین آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برنده پاری» نیز گمان میرود وی درسی سالگی هم شعر میسر آید است.

(۲) این تاریخ عموماً از بیت «زهجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار» استخراج شده و اگرچه این فقره با بیت دیگری هم که در شرح جنگ قادسیه آمده از اینقرار: «کز آن پس شکست آمد از تازیان ستاره نگرود مگر بر زبان * بدین سالیان چارصد بگذرد کز این تخته گیتی کسی نسپرد» تأیید میشود که آنهم شاید بطور بسامحه اشاره بسال چهار صد از هجرت است لکن ممکن است هم تصور کرد که تاریخ اختتام درست و بطور دقیق سنه ۴۰۰ نبوده و فقط این اعداد محض ذکر عدد تام و هم در مورد «پنج هشتاد بار» بجهت مراعات مناسبت با «چو عمرم بنزدیک هشتاد شد» بوده و در واقع تاریخ اختتام یکی دو سال بعد بوده است.

(۳) سابقاً اشاره بدان کردیم که ابیات مشعر بر زحمت ۳۵ و ۳۰ ساله در نظم شاهنامه با صریح قول چهار مقاله که یک قرن بعد از وفات فردوسی تألیف شده و لابد مؤلف آن از شاهنامه اطلاع کامل داشته مخالفت دارد چه چهار مقاله مدت اشتغال بنظم را ۲۵ سال ذکر میکند لهذا بعید نیست که در این ابیات بهرور زمان تحریفی واقع شده باشد و امکان دارد که در اصل چنانکه در یکی از نسخه‌های پاریس دارای علامت (Sup. Pers. 1307) آمده اینطور بوده است: «دو ده سال و پنج اندرین شد مرا همه عمر رنج اندرین شد مرا».

یا مایوسی قطعی او از یاداش چند سال بعد از آن تاریخ بوده باشد (۱) که در اینصورت همه اشکالات راجع به اعداد و تواریخ باسانی حل میشود. بالأخره خیلی ممکن بلکه محتمل است که فردوسی پیش از مصمم شدن بجمع و ترتیب شاهنامه کامل و سرهم آوردن قطعات متفرقه ابتدا مدتی قصه‌های مختلف داستان ایران را جدا جدا نظم میکرده (۲) و خانه‌های مختلف که در یکی از ۶۵ سالگی و در دیگری از ۷۱ سالگی و در دیگری از نزدیکی به ۸۰ سالگی (۳) حرف میزند هر کدام خانه یکی از داستانها و کتابها بوده (۴) که بعدها نسخ همه را در آخر شاهنامه بزرگ آورده و محض تکمیل متصل بهم نوشته اند.

تاریخ روز و تعیین تاریخ روز و ماه ختم شاهنامه از تعیین سالتش نیز مشکل تراست. در خانه‌های مختلف مخلوط بهم چندین ختم تألیف تاریخ روز و ماه آمده که نمیشود باسانی تعیین کرد کدام یک متعلق بکدام خانه و کدام نسخه مؤلف بوده. در خانه نسخه قدیم لندن (بنشان 1403 Or) که با بوبکر خان لنجانی تقدیم شده تاریخ روز صریحاً درج شده که سه شنبه ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ بوده چنانکه گذشت. یک نسخه برلین (بنشان Ms. orient. Fol. 172) نیز عین همان ابیات را ولی خیلی مغلوپ از ابتدا تائیت ششم دارد ولی چنانکه در ابتدای این مقاله ذکر شد تاریخ ایرانی (یعنی روز آسمان از ماه بهمین) که در هر دو نسخه آمده با تاریخ عربی وفق نمیدهد و اگر نسبت این ابیات صحیح باشد

(۱) چنانکه اظهار ناکامی از توجّه سلطان بشعرا و وحسد حساد و توسل بامیر نصر (سالار شاه) که بیاد سلطان بیاورد تا «تخم زنجش بار» بدهد که اشاره بدان گذشت قرینه آنست که بعضی قطعات شاهنامه بعد از خیران وی از التقات سلطان بوده! همچنین شاید ذکر سلطنت محمود بر کشمیر و قنوج (که این آخری در سنه ۴۰۷ فتح شد) علامت متأخر بودن تاریخ بعضی قطعات شاهنامه باشد اگرچه دلیل قطعی نیست.

(۲) مثلاً بنا بر بعضی روایات اولین قسمتی که وی از شاهنامه پرداخت حکایت ضحاک و فریدون بود (بنا بر یک نسخه مقدمه شاهنامه بنقل موهل از او) و بر حسب روایت دیگر وی ابتدا داستان رستم و اسفندیار را پرداخته بماهک ندیم سلطان داد (بنا بر مقدمه معروف شاهنامه) داستان بیژن و قصه منیژه هر کدام محتمل است جدا گانه نظم شده باشند و دومی شاید یکی از قدیمیترین قطعات شاهنامه است. همچنین دیده میشود که چنانکه بدان اشاره شد فردوسی در جلوس کاوس بسلطنت خود را شصت ساله و در جنگ کیخسرو و افراسیاب شصت و شش ساله و بعد در ضمن داستان و لبعهد کردن شاپور اردشیر را شصت و سه ساله و در عاقبت کار نوشیروان باز شصت ساله و در قصه ولبعهدی هر مز ۶۱ ساله و در ضمن داستان خسرو پرویز و وفات پسرش باز ۶۵ ساله و کمی بعد از آن در سرگذشت باربد و سرکش ۶۶ ساله میخواند و این همه دلیل بر آنست که ترتیب حالیه ترتیب اصلی نبوده و مخصوصاً تقسیم کتاب بچهار جلد که حالا متداول است در نسخه‌های خیلی قدیم نیست و بنا بقول چهار مقاله اصلاً شاهنامه هفت مجلد بوده است.

(۳) هشتاد سالگی فردوسی فقط در یک بیت میآید در خانه که گوید «کنون عمر نزدیک هشتاد شد» که ظاهر آن جزو هجو نامه بوده است ولی در بعضی نسخ (مانند نسخه لندن بنشان Add. 16761) و نسخه خطی دیگری که در دست خود نگارنده است و بتاریخ ۹۰۲ استنساخ شده (بجای لفظ «هشتاد» «هفتاد» آمده و این فقره بلاوه این ملاحظه که فردوسی از شصت تا شصت و پنج سالگی آهسته آهسته بیری مینالد و بقول خودش گوش وی کر و پایش سست و قدش خمیده شده بود و میگوید «زهفتاد برنگذرد بر کسی» و اگر بگذرد آهسته از ابریت قدری موجب شگ در صحت هشتاد سالگی در موقع تقدیم شاهنامه بسلطان میشود.

(۴) مانند آنکه کتب پنجگانه نظامی مثلاً هر کدام خانه و تاریخ دیگری دارد.

نولدکه (۱) گمان میکند که فردوسی در سنه ۴۰۰ هجری ۷۶ ساله یا ۷۷ ساله بوده و این فقره با اغلب مطالب مقتطفه از اشعار او مطابق میآید (۲) و از این قرار در موقع ختم نسخه پیش که بخان لنجانی تقدیم کرده وی ۶۵ یا ۶۶ ساله بوده و آن خانه شاهنامه که از شصت و پنج سالگی سخن میراند بآن نسخه موافق میآید و شاید در اینصورت مقصود از شنیدن آوازه محمود غزنوی در ۵۸ سالگی یا بلافاصله بعد از ۵۸ سالگی اولین آمدن محمود باشد بخراسان با پدرش در سنه ۳۸۳ (۳) و ولی خراسان شدنش با لقب سیف الدوله پس از مغلوب کردن ابوعلی سیمجور.

اگر اصلاً تمام این اعداد سالهای عمر و تواریخ مختلفه همه صحیح و اصلی بوده و باهم ارتباط منظم داشته باشند و همه آنها باید در آخر قرن چهارم هجری ولی قبل از سنه ۴۰۰ بیفتند و نسخه شاهنامه سنه ۴۰۰ را باید نسخه اخیر فرض کرد در آنصورت یگانه حل قابل قبول همانا حدس اخیر میشود ولی باید بگوئیم که نسخه‌های شاهنامه از قدیم بطوری مغشوش و مختلف بوده و بشکلی بدست ما رسیده که نمیتوان همه آنچه را که در آن چیزی راجع بزنگی خود فردوسی هست اصلی و صحیح فرض کرد و هم معلوم نیست که خود فردوسی چندان در خصوص عدد و رقم (مانند اغلب ایرانیان) دقیق بوده و اینکه آیا میشود حرف او را بی مبالغه و بمعنی تحت اللفظی گرفت. علاوه بر این ممکن است که اصلاً این تواریخ و اعداد مختلفه محدود به پیش از سنه ۴۰۰ نبوده بلکه بعضی از آنها سالها بعد از آن تاریخ گفته شده باشد و یا آنکه تقدیم شاهنامه بسلطان محمود و

[بیت حاشیه صفحه قبل] نیاید همی کیک بر کو هسار مکر زاغ را کرد خواهد شکار * گانم کزو بردم آسان شدست که این باز خود مر مرا آمدست * شکار بست باز و شکارش منم ز خرخوش را من چرا افکنم * مراسمت بگرفت پیری بچنگ شتاب آمد و رفت گاه درنگ الخ

این ابیات که در چاپ آکسفورد از شماره ۲۷۰ تا ۲۸۷ را شامل است ایک بیت دیگر (شماره ۲۴۱) که گوید «..... ز دل فکرم پاک بیرون شود به پیران سرم حشمت افزون شود» دلایل صریحی هستند بر شیوخت فردوسی در زمان تألیف یوسف و زلیخا و ممکن است حدس زد که فردوسی در حدود شصت و دو سالگی و در حدود سنه ۳۸۵ هجری این کتاب را تألیف کرده و باین فقره علاوه بر قرینه ۷۷ ساله بودن او در حدود سنه ۴۰۰ یا ۴۰۱ چنانکه بیاید این ابیات خود فردوسی نیز که در باب الألباب (چاپ لیدن صفحه ۲۳) ذکر شده قرینه دیگری است که گوید: «بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی بچندین هنر شصت و دو ساله بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی» که شاید گفتار تازی اشاره بهمان اصل عربی قصه یوسف باشد و این خود دلیل دیگری تواند شد بر اینکه این قصه بعد از سنه ۴۰۰ و نزدیک شدن عمر وی به هشتاد (چنانکه روایات ادعا میکنند) تألیف و نظم نشده بلکه نظم آن مدتی قبل و پیش از ۶۲ سالگی وی بوده.

(۱) Th. Noeldecke

(۲) مخصوصاً بزرگترین عددی که در خصوص سن فردوسی در شاهنامه آمده همان بیت «کنون سالم آمد بهفتاد و شش» است که در یک نسخه آمده و در شماره گذشته (صفحه ۱۳ ستون ۲ حاشیه ۲) ذکر شد.

(۳) بنا بقول عقیبی در تاریخ عینی (چاپ مصر در حاشیه مبنی صفحه ۱۸۹) ولی در سایر مآخذ و در تاریخ بیهقی تاریخ جنگ با ابوعلی سیمجور را ۳۸۴ نوشته اند.

و برزحمتی است (۱) و اغلب هریتی از ابیات که پشت سر هم آمده اند از یک جای دیگر آمده و هیچ کدام با هم مربوط نیست و تقریباً تمام ابیات راجع بر زندگی شاعر و احوال او و مدح و هجو و شکایت و اشاره بحامیانش و روزگار خود و پیری و جوانی و تنگدستی و سخن از خود شاهنامه و عده ابیات او و اشاره بوزراء و حکام و سرداران و دوستان خود فردوسی بقدری داخل هم و مخلوط و پراکنده و درهم و برهم شده و جای خودشانرا عوض کرده اند و در هر نسخه برمنوال دیگری آمده که تعیین حالت اصلی این اشعار تقریباً غیر ممکن است و ظاهراً این اختلاط از زمان قدیم بعمل آمده و حتی ممکن است در زمان خود فردوسی هم در نسخه های مختلف مؤلف بحسب اقتضای زمان ترتیب دیگر داده شده بوده است. نولدکه حدس میزند که فردوسی بعد از رنجش از سلطان محمود و ساختن هجو قصد داشته آن فقرات شاهنامه را که مدح سلطان در آن بوده پاک کرده و قطعانی از هجوتامه بجای آنها بگذارد و فی الواقع هم فعلاً در خیلی از آن فقرات ابیاتی از هجو نامه داخل است ولی گویا این اختلاط و اغتشاش بعدها بعمل آمده (۲).

اینک میرسیم بمرحله آخر سر گذشت شاهنامه یعنی سفر فردوسی بخراسان و تقدیم کتاب بسلطان که در شماره آینده در این باب استیفای کلام خواهد شد و پس از آن در خصوص بقیه تاریخ حیات خود فردوسی و شاهنامه و سایر آثار او شرح مختصری درج شده و این سلسله مقالات در همان شماره پایان خواهد رسید.

« محصل »

(۱) از خاتمه نسخه دیگر شاهنامه لندن (بنشان Or 2833) واضح دیده میشود که بعضی از همان اشعار که بعدها اسم سلطان محمود در آنها داخل شده راجع به حی بن قتیبه بوده و همچنین اشعار راجع به شصت هزار بودن ابیات شاهنامه و کمتر بودن شعر بد در آن از یانصد که حالا بدون مناسبت در وسط متن شاهنامه است در خاتمه بوده چنانکه گوید « حسین [حیی] قتیب است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان * . . چنانست ستایم که تادر جهان سخن باشد از آشکار و نهان * مرا از بزرگان ستایش بود ستایش ورا در فرایش بود * که جاوید باد این خردمند مرد همیشه بکام دلش کار کرد * همش رای و هم دانش و هم نسب چراغ عجم آفتاب عرب چنانکه در شماره گذشته کاوه بدان اشاره شد از این ابیات استنباط میشود که حی مزبور از قبایل عرب بوده و نسب عالی داشته. در این خاتمه هیچ ذکر از سلطان محمود نیست.

(۲) خود هجو نامه هم که باقی مانده تمام ابیات آن قطعی و قابل اعتماد نیست و ممکن است چنانکه از ابیات هجو نامه داخل متن شاهنامه شده بالعکس از متن کتاب هم داخل هجو نامه شده باشد چنانکه چند بیت که چهار مقاله آنرا از شاهنامه نقل کرده و شامل ابیات « گرت زین بد آمد گناه منست . . . می باشد اکنون در هجو نامه داخل است نگارنده این سطور در تتبع شاهنامه ملاحظه کرده که کمتر بی بی در هجو نامه است که در یک جایی از خود کتاب شاهنامه در ضمن مطلب دیگر نیامده باشد و اگر گنجایش صفحات بود محل آن ابیات در شاهنامه نشان داده میشد. نولدکه گوید که هجو نامه مستقل بوده و شاهنامه ضمیمه شده چنانکه در ضمن آن از شاهنامه بلفظ « این نامه » سخن گفته شده و با آنکه در چاپ ماکان عده ابیات آن ۱۰۱ بیت است در نسخه های دیگر خیلی مختلف است و از ۳۰ بیت تا ۱۶۰ بیت دیده شده. چهارم مقاله نیز آنرا صد بیت می شمارد ولی عجب است که گوید جز از شش بیت از آن چیزی باقی نماند در صورتیکه همه قرائن تأیید میکند که هجو نامه معروف اصلی است.

در آن صورت باید فرض کرد که بیت راجع بتاریخ ایرانی از جای دیگر داخل این قطعه شده و مربوط باین خاتمه نیست. این تاریخ (یعنی تاریخ ایرانی) با خاتمه نسخه اول شاهنامه که ظاهراً در سنه ۳۸۴ بوده نیز چنانکه ذکرش گذشت موافقت میدهد چه سال عربی ۳۸۴ اصلاً ۲۷ بهمن ماه نداشته است. در خاتمه نسخه معروف تاریخ روز ۲۵ اسفندارمذماه (روز آرد) از سنه ۴۰۰ هجری گفته شده که مطابق با ۲۰ رجب و ۸ ماه مارس (۱) (اذار ماه رومی) از سنه ۱۰۱۰ میلادی میشود ولی این فقره هم بسیار مشکوک است چه اولاً این مصراع « بمه اسفندارمذ روز آرد » در شاهنامه چندین بار مکرر شده (۲) و لهذا اعتماد را باصطلاح بودن آن در خاتمه ضعیف میکند ثانیاً چنانکه در شماره گذشته ذکر شد در دو نسخه شاهنامه لندن که یکی از آنها از قدیمترین نسخه های موجوده است این ابیات جزو خاتمه متعلق بسنه ۳۸۴ درج شده بدین قرار « سر آمد کنون قصه یزدگرد بمه اسفندارمذ روز آرد * ز هجرت شده سبید از روزگار چو هشتاد و چار از برش بر شمار (۳) » و نیز « بر شد دگر قصه یزدگرد بمه اسفندارمذ روز آرد * ز هجرت سه صد و ال و هشتاد و چار بنام جهانداور کردگار » (۴) از همه این تواریخ مختلط و مغشوش چیزی که بنظر محتمل و مطابق حساب می آید آنست که هم تاریخ روز آرد (۲۵) از اسفندارمذماه ایرانی و هم تاریخ عربی (۲۵ محرم) هر دو متعلق بسال ۳۸۴ هجری و خاتمه نسخه اول شاهنامه است و واقعاً هم در آن سال غره محرم مطابق غره ماه اسفندارمذ بوده (۵) و با احتمال قوی اشعار راجع به حی بن قتیب جزو همین خاتمه بوده و بعدها تمام ابیات خاتمه های مختلف شاهنامه و هجوتامه سلطان محمود و ابیات مستخرج از او اسط شاهنامه بانهایت پیچیدگی داخل هم شده و تار و پود آنها بطوری درهم رفته که جدا کردن هریتی از آنها و برگردانیدن آن بحالت اولی کار سخت

(۱) نولدکه در تطبیق این حساب سهو نموده و بخطا ۲۵ غوره فرض کرده است. (۲) مثلاً علاوه بر بیت معروف خاتمه در داستان افراسیاب و سیاوش گوید: « همی رفت سوی سیاوش کرد بمه اسفندارمذ روز آرد » و در حکایت کشته شدن فرخزاد ساسانی گوید: « چو بگذشت او شاه شد یزدگرد بمه اسفندارمذ روز آرد ». (۳) نسخه قدیم لندن (بنشان Or 1403) که ظاهراً در سنه ۶۷۵ استنساخ شده. (۴) نسخه دیگر لندن (بنشان Or 4906). شرح همه نسخه های لندن که در این مقاله اشاره بد آنها شده در فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریطانی تألیف ریو ثبت است. علاوه بر آن فهرست نگارنده سواد خاتمه شش نسخه شاهنامه خطی لندن و نه نسخه شاهنامه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس را که با هم مقاله شده در دست دارم و در داشتن این نسخه ها نمونه لطف جناب آقا میرزا محمد خان قزوینی هستم که اغلب آنها را خودشان برای اینجانب استنساخ فرموده و بعضی را واسطه استنساخ شده اند.

(۵) فقط اشکالی که باقی است آنست که در آن سال ۲۵ محرم سه شنبه نبوده بلکه یکشنبه بوده ولی این مطلب اشکال بزرگی نتواند شد و ممکن است عبارت بیت راجع باین فقره « سوم شنبه » تحریف شده. ۲۵ محرم سنه ۳۸۹ هم دوشنبه بوده.

مکاتبات اداره

آقای عباسعلی خان قاجار امین مالیه سابق سیستان. - چون پس از حرکت جنابعالی از سیستان تا امروز دیگر خبری از طرف عالی بما نرسیده و عنوان محل اقامت شما بر ما درست معلوم نیست ناچار بوسیله این سطور بجنابعالی در باب مطالبات اداره کاوه از سرکار یادآوری میکنیم. در مدت یازده ماه که جنابعالی در سیستان وکیل کاوه بودید بموجب قبوض یا بمر خودتان چه از جهت وجوه اشتراک پارساله کاوه و چه از بابت وجوه اشتراک امساله و چه بابت کتب و دوره قدیم مبلغ ۹۳ تومان و ۵ قران بداره تقدماً مقروض میباشید یعنی از تمام مطالبات اداره در این مدت فقط از طرف عالی یک فقره وجه بمبلغ بیست تومان باین اداره رسیده و لا غیر. حالا از جنابعالی مستدعی هستیم که تتمه این مطالبات را که چنانکه ذکر شد ۹۳ تومان و ۵ قران است فوراً توسط بانک برات بفرستید. وصول و عدم وصول را نیز ثانیاً در روزنامه درج میکنیم. علاوه بر این از قرار معلوم جنابعالی سیصد تومان وجه نقد هم از آقای شوکت الملک حکمران قاین بعنوان کمک بکاوه دریافت داشتهاید. چنانکه در همان وقت بخود جنابعالی و بخود معظم له نوشته شده اینگونه وجوه بهیچ عنوانی دیگر قبول نمیشود و باید فوراً با آقای شوکت الملک رد شود. امید داریم بواسطه لطف مخصوص باین اداره و علم و معرفت دوستی که دارید این امور را هر چه زودتر تصفیه فرمائید که محتاج بیاد آوری ثانوی نشود و از زحمات جنابعالی که تا حال در کار روزنامه قبول فرمودهاید کمال تشکر را داریم.

* * *

آقای آقا میرزا محمد علی مکرم اصفهانی. - در جواب مرقومه شما که حاکی بود از ملال خاطر شریف از مندرجات شماره ۷ کاوه که راجع به بی اطلاعی اداره از طرف عالی بواسطه نرسیدن خبر مدت طولانی نوشته شده بود عرض میشود که ما را از این فقره کمال تعجب حاصل شد زیرا ما در آن شماره کلهای مشعر بر شکایت اداره از جنابعالی ننوشتهایم و بلکه از زحمات عالی همیشه اظهار تشکر نموده ایم فقط بواسطه طول مدت انقطاع خبر از طرف شما گمان کرده بودیم مسافرت فرمودهاید و لهذا محض عدم تعطیل و تعویق امور روزنامه

کار آنرا منحصرأ رجوع بداره جناب آقا میرزا غلامرضا کردیم. اما اینکه اظهار داشته بودیم که وجوه اشتراک کاوه که بموجب قبوض امضا شده سرکار عالی پیش شما جمع شده بداره نرسیده این هم بیان حقیقت و یادآوری بوده که نباید موجب ملال خاطر شریف شود و شاید هم تأخیر ایصال آن سبب داشته است و ما را قصدی جز اخطار نبوده چنانکه حالا هم بعد از گذشتن چهار ماه دیگر از آن تاریخ باز مجبوریم مجدداً یادآوری نمائیم که هنوز وجوه مزبوره که مجموع آن بموجب قبوض خود جنابعالی و حساب شمارهای متفرقه معادل ۴۹ تومان است نرسیده اگرچه امید قوی داریم که در راه است و لا بد فرستاده اید. وصول و عدم وصول آنرا در شماره های آینده بعرض میرسانیم.

* * *

آقای آقا رحمن عراقی - اداره کاوه از ابتدای دوره جدید خود که بیست ماه قبل باشد مدتی مرتباً روزنامه بعنوان جنابعالی بقران فرستاده است و جنابعالی بموجب نوشته خودتان و کالت کاوه را در عراق قبول فرموده و صورت مشترکین را نوشته اید. بموجب سفارش جنابعالی به ۲۸ نفر در پارسال مرتباً روزنامه فرستاده شده و علاوه بر این مبلغی هم شماره های متفرقه برای تک فروشی خدمت شما ارسال شده و از این قرار بموجب صورت حساب دفتری قرض جنابعالی بداره کاوه ۶۹ تومان و سه قران شده است. با آنکه در این باب مکرراً بجنابعالی کاغذ نوشته و یادآوری شده بیشتر از یکسال است که هیچ خبری از طرف شما نرسیده مگر چندی پیش چند سطر در حاشیه مکتوب یکی از مشترکین مرقوم داشتید که مبلغی از طلب اداره را بداره آقا سید عبد الرحیم کاشانی در طهران پرداخته اید ولی تا امروز از این فقره نیز خبری نشده و چیزی بداره نرسیده و نه آقای کاشانی اشاره بوصول همچو وجهی خدمت ایشان فرموده و نه خود شما قبض آقای کاشانی را یا نسخه المثنای آنرا بداره فرستاده اید. چون دیگر این طلب خیلی بتأخیر افتاده و بیشتر از این تعویق جایز نیست لهذا مستدعی است محض اقتضای دیانت و علم معرفت دوستی کلیه مطالبات اداره را که ۶۹ تومان و سه قران است مرحمت فرموده هر چه زودتر برات بانک باسم اداره کاوه گرفته و در مکتوب سفارشی بفرستید که موجب مزید امتنان خواهد گردید.

کتاب حکایات

«یکی بود و یکی نبود»

عنوان فوق اسم کتاب بسیار دلکش جدیدی است از تألیفات آقای میرزا سید محمد علی خان جمال زاده که با اعانه جمعی از محبتان علم و ادب و با اشتراک اداره کاوه در جزو سلسله انتشارات کاوه بطبع رسیده است. این کتاب مشتمل است بر عده ای از حکایت های شیرین و دلچسبی که نتیجه اخلاقی را متضمن هستند و مانند رومان های فرنگی زندگی اجتماعی را نشان میدهد و موضوع همه آنها راجع بایران است. نمونه ای از حکایات این کتاب در شماره ۱ کاوه از همین سال در زیر عنوان «فارسی شکر است» درج شده و بنظر خوانندگان رسید. کتاب مزبور دیباچه ای نیز در تحقیقات انتقادی ادبی دارد که مخصوصاً قابل توجه ادبای ایران است. و همچنین یک خاتمه ای دارد مشتمل بر جدول کاملی از کلمات عوامانه معمولی زبان فارسی حالیه که عموماً در فرهنگها پیدا نمیشود و بقول ادبا «لغات عامیانه» است. این کتاب نفیس با کاغذ خوب در برلین در کمال نفاست بطبع رسیده و هر جلد از آن بقیمت شش قران بمشتریان متفرقه و چهار قران باشخاصی که خرید گلی نمایند (یعنی اقلای سی نسخه در یکجا بخرند و پول نقد پیشکی بدهند) بفروش میرسد. کسانی که بیش از صد جلد خریدار باشند اداره کاوه حاضر است با آنها در باب قیمت قرار مخصوص بگذارند. هر کس و چه نقد بداره کاوه برساند این کتاب با پست سفارشی برای او فرستاده خواهد شد و اگر کتاب مفقود شد و بمقصد نرسید اداره مسئول خواهد بود. در طهران طالبین بجناب آقای حاج سید ابوالحسن علوی در حجره آقای حاج سید محمد تاجر طهرانی در سرای حاجب الدوله رجوع نموده و وجه داده سفارش بدهند. در سایر ولایات بوکلای کاوه رجوع شود. از آقایان و کلا مخصوصاً استدعا میشود وجوه واصله از بابت این کتاب را فوراً بفرستند که قبل از وصول وجه بداره کتب مطلوبه فرستاده نخواهد شد.

مخصوص تجار ایرانی

نظر به مناسبات تجاری و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجاری خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشویم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانهای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانهای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

ROBERT WONCKHAUS & Co.
HAMBURG 1, Glockengießerwall

ماشین آلات و مطبعه

تجارخانه « پرسپولیس » در برلین که روابط تجاری کامل با همه کارخانهای معتبر آلمان دارد هر نوع اسباب و آلات صنعتی و ماشینها و چرخها و مخصوصاً دستگاه مطبعه و حروفات سربی با تمام لوازم بطلین در ایران و سایر ممالک شرقی خریده و میفرستد
مدیر رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.
آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

چاپخانه کویانی



واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشهها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات فشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

Buch- u. Kunstdruckerei «Kaviani» G. m. b. H.
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

سلسله انتشارات « کاوه »

- قران
- (۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران کتابی جامع
فوائد سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی
و امتیازات خارجه ما در ایران و احصایه های مالیاتی و جدولهای
صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و
فهرست اسامی بترتیب تهجی ۱۵
 - (۲) کشف تلبیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران
کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای
سیاستیون ایران مطالعه اش لازم است ۴
 - (۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران تألیف علامه
مشهور آفاق استاد برائیس دانمارکی که بسیار دلنشین است
مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای
ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان» ۱
 - (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران رساله ایست مشتمل
بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر
جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از
اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب ۴

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین
که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا توسط وکلای کاوه
بفرستند توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید
کلی کنند و کتابفروشیها تخفیف داده میشود

دوره قدیم کاوه

از دوره چهار ساله کاوه که در زمان جنگ اروپا منتشر شده و ما آنرا
« دوره قدیم کاوه » مینامیم و چندینست دوره کامل آنرا در مقابل وجه جزئی
مشترکین کاوه میفرستادیم دیگر دوره کامل در اداره موجود نیست باین معنی
که بعضی شمارهها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۵ شماره (دوره کامل)
چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدده شمارههای ناقص بیشتر شود.
چون شمارههای کاوه هر کدام مستقلاً مانند کتابی یا رساله ای مفید و دارای
مقالات نافع است لهذا هیچ نوع تعیدی نداشته باشند همه شمارههای دوره قدیم در
یکجا لازم نیست و ممکن است بطور تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش
برود. بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار
دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالین بعداً شمارههای
واصله وجه بپردازند.

برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا بر آن گذاشتیم که
قیمت هر شماره از دوره قدیم را پنج شاهی
قرار دهیم (شماره های دوگانه ۱۰ شاهی) که در واقع قریب بنصف قیمت
سابق آن میشود و هر کسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا پنج
قران که قیمت ۲۰ شماره است پیشکی بوکلای کاوه داده و قبض گرفته و
بفرستد و پس از وصول شمارههای موجوده بدیشان (که توسط وکلا فرستاده
خواهد شد) از قرار هر شماره پنج شاهی حساب کرده و بقیه پول را بوکلا
پرداخته و بسته را بگیرند.